

فرماسیون رویکرد پارادایمی در بررسی معرفت‌شناختی تحولات توسعه‌ای ایران در دوران جدید (سطوح نظری)

بهروز آقازاده^۱، دکتر حسین ابوالحسن تنهایی^۲ و دکتر عالیبه شکرپیگی^۳

تاریخ وصول: ۹۹/۷/۳

تاریخ پذیرش: ۹۹/۱۲/۲

چکیده:

پژوهش حاضر با هدف فرماسیون رویکرد پارادایمی جدید در بررسی معرفت‌شناختی تحولات توسعه‌ای ایران (سطوح نظری) و با پایگاهی اکتشافی صورت گرفته است. روش پژوهش؛ روش کیفی کنش‌پژوهی و در معنای استقرار پراگماتیستی آن بوده است. تکنیک‌های مورد استفاده در گردآوری داده‌ها فنون کتابخانه‌ای و استنادی بوده، و تحلیل داده‌ها با استفاده از فنون کیفی؛ تحلیل عناصر، تحلیل دیالکتیکی و تحلیل مفهومی و منطقی صورت گرفته است. یافته‌ها در سطوح نظری پژوهش با چرایی و چگونگی پیکربندی رویکرد پارادایمی جدید در بررسی معرفت‌شناختی تحولات توسعه‌ای مرتبط است. فرماسیون رویکرد پارادایمی جدید تحت عنوان رویکرد تفسیری توسعه، با بهره‌گیری از عناصر خلاقیت پارادایمی و تخیل جامعه‌شناختی از طریق ابزارهای نظری معرفت‌شناسی نظری و ویرایش نظری صورت گرفته است تا راهنمای پارادایمی پژوهش در بررسی واقعیت‌های پراگماتیستی توسعه باشد. نتایج نشان دادند؛ در چارچوب رویکرد تفسیری توسعه و در ساختارشدگی تحولات توسعه‌ای جدید؛ عنصر خود دیالکتیکی تفسیرگرا به‌عنوان نمود معرفت‌شناختی انسان مدرن یا کنشگران خلاق، مهم‌ترین عنصر حساس پارادایمی است که بروز و ظهور آن، نیازمند بستر و منظومه معرفتی با تعدادی عناصر حساس و مهم معرفتی بوده، تا بتواند با برسازی هم‌کنشی‌های اجتماعی متناسب با تحولات توسعه‌ای جدید، واقعیت‌های توسعه‌ای جدید را برسازی کند، در حالیکه چنین مناسبات معرفت‌شناختی اجتماعی، در سامان معرفتی ایران با چالش‌های درهم تنیده هستی‌شناختی، روش‌شناختی مواجهه بوده است.

مفاهیم کلیدی: تحولات توسعه‌ای، معرفت‌شناسی، تفسیرگرایی، خلاقیت پارادایمی، ویرایش نظری

^۱ دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

behroozagazadeh@yahoo.com

^۲ استادیار گروه جامعه‌شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

hatanhai@yahoo.com

^۳ استادیار گروه جامعه‌شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

ashekarbeugister@gmail.com

مقدمه و بیان مسأله

"توسعه" هم به‌عنوان بخشی از "پارادایم نظری" علم جامعه‌شناسی و هم به‌عنوان بخشی از "واقعیت اجتماعی" می‌تواند در سطوح دوگانه‌ی "خاص - عام" مورد بحث، بررسی و پژوهش علمی قرار گیرد. "پژوهش توسعه‌ای"؛ در معنای "محدود" و خاص بر بخش‌های مختلف ساخت اجتماعی همچون حوزه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی می‌پردازد، و توسعه در معنای عام و دیالکتیکی آن، مرتبط است با پیشرفت‌های تمدنی جوامع بشری از مراحل ساده به پیچیده و از تفکیک‌نیافته به تفکیک‌یافته.

با نگاه واقع‌گرایانه و کاربست رویکرد دیالکتیکی به هم‌فراخوانی ابعاد "ذهنی و عینی" در زندگی و تاریخ تحولات اجتماعی بشر، می‌توان گفت؛ مفهوم "توسعه" که در معرفت علمی دوران کلاسیک جامعه‌شناسی معادل با مفهوم *Progress* یا "پیشرفت" و در دوران جامعه‌شناسی متأخر تحت عنوان *Development* یا "توسعه" مفهوم‌سازی شده؛ با وجود این که در معرفت علمی "مفهوم نظری" است، اما برای تشریح چرایی و چگونگی مسائل "پراگماتیستی" (عملی) توسعه که در دل جهان زیسته و تجربی کنشگران اجتماعی بوجود می‌آید، ساخته و پرداخته شده، بنابراین شایسته و مطلوب است که پژوهش علمی واقعیت‌های توسعه‌ای و هر واقعیت اجتماعی دیگر، بنا به ماهیت دیالکتیکی آن، در هم‌فراخوانی "نظر و عمل" صورت گیرد.

در کنار ضرورت هم‌فراخوانی "مفاهیم علمی" و "واقعیت‌های اجتماعی"، از دلایل اصلی روش‌شناختی این پژوهش که "مسائل توسعه‌ای ایران" را در هم‌فراخوانی "سطوح نظری" و "سطوح پراگماتیستی" و از منظر "معرفت‌شناختی اجتماعی" (جامعه‌شناسی معرفت) مورد مطالعه و بررسی قرار داده، می‌توان به مسائلی همچون: اکتشافی بودن پژوهش^۱، اهمیت پژوهش معرفت‌شناسانه در تحلیل توأمان عناصر "ذهنی" و "عینی" و کشف معناداری واقعیت‌های اجتماعی، تعهد نظری نگارنده به نظریه‌های اجتماعی "انسان‌گرایانه" و ضرورت اصل "پیوند نظر و عمل" در این سنخ از مطالعات جامعه‌شناسی ریشه‌ای، مسأله‌دار بودن پژوهش‌های مسائل توسعه‌ای ایران در هر دو حوزه نظری و عملی بر اساس یافته‌های پیشاپژوهشی، و همچنین ضرورت پژوهش هم‌فراخوانی نظری و

^۱ exploration

^۲ متناسب با روش‌شناسی طبیع‌گرایانه، فرایند کشف از نظر *Blumer* عبارت از اسلوبی قابل انعطاف است که پژوهشگر مطالعه خود را با رجوع مستقیم به واقعیت و از طریق واقعیت عینی آغاز می‌کند و هیچ‌گونه نسخه و پاسخ از قبل تعیین شده‌ای را هادی خویش قرار نمی‌دهد.

پراگماتیستی در پژوهش‌های اجتماعی و فرهنگی ایران در راستای فراگرد "بومی‌سازی نظریه" اشاره کرد.

در پژوهش‌های علمی "سطوح نظری" می‌تواند طیف وسیعی از اقدامات تدوینی در گام‌های فرایند پژوهشی را در برگیرد؛ از خلاقیت و ابتکار در چگونگی طرح مسأله، هدف‌گذاری، ادبیات نظری، اعتبار و روایی و ... گرفته تا مشخص کردن چگونگی تحلیل و تبیین داده‌ها و اطلاعات و سطوح تحلیلی آنها از زوایای جدید، و همچنین مفهوم‌سازی، گونه‌شناسی و سنخ‌سازی، دوران‌شناسی و یا دوره‌بندی تاریخی و رویکردبندی پارادایمی در مطالعات و پژوهش‌های اکتشافی همه مواردی از "سطوح نظری" پژوهش هستند. با توجه به توجیحات روش‌شناختی که در ادامه آمده، یکی از مهم‌ترین ابعاد "سطوح نظری" در پژوهش‌های اکتشافی که در "پژوهش‌های اجتماعی و فرهنگی ایران" به‌طور شایسته بدان پرداخته نمی‌شود، مرتبط است با ضرورت تمرکز و توجه به ترسیم خطوط "چارچوب پارادایمی پژوهش" که می‌تواند به مدد خلاقیت و یا "خلاقیت پارادایمی"^۱ ترسیم و تدوین شده، و به‌عنوان راهنمای روش‌شناختی، تحلیلی و تبیینی فرایند پژوهش، آن را گام به گام هدایت کند. برای ترسیم "چارچوب پارادایمی پژوهش" اولین گام آشنایی با مفاهیم "پارادایم، پارادایم مکتبی و خلاقیت پارادایمی" است؛ در خصوص گستره مفهومی و معنایی مفهوم "پارادایم" که اولین بار توسط *Thomas Kuhn (1970)* در کتاب "ساختار انقلاب‌های علمی" به کار گرفته شده، اختلاف نظرهایی وجود دارد. در اینجا متناسب با موضوع پژوهش، مفهوم "پارادایم" با توجه به معانی زیر به کار گرفته شده است:

"پارادایم" عبارت است از «چارچوبی از مفاهیم و اصول موضوعه اساسی که پژوهش‌ها در چارچوب آن انجام می‌گیرد» (*Reading, 1978:146*). از نظر *Merton* پارادایم یعنی «مجموعه‌ای از قضایا و مفاهیمی که برای هدایت پژوهش یا کاوش در محدوده‌ای خاص از آن استفاده می‌شود» (*As cited in Mitchell, 1979:137*). در دیدگاه تنهایی (۱۳۹۲)، "پارادایم مکتبی" اشاره دارد به: «استنتاج‌هایی که فراتر از محدوده‌های تاریخی یک یا چند مطالعه یا نظریه‌پرداز هستند و به مجموعه‌ای از قضایای نظری می‌پردازند (*Tanhaei, 2013: 289*)؛ به عبارتی "پارادایم مکتبی" نظام نظری متشکل از چندین نظریه و یا دستگاه نظری و نظریه‌پردازان مختلفی است که دستگاه نظری‌شان دارای تشابهات

^۱ مفهوم "خلاقیت پارادایمی"، مفهوم "محقق‌ساخته" است که با اتکاء به "تحلیل عنصری" و "تحلیل مفهومی" و منطقی و متناسب با گونه‌های شش‌گانه "پژوهش نظری" ساخته و پرداخته شده است (در مورد گونه‌های شش‌گانه پژوهش نظری نک: *Tanhaei, 2013: 333-402*).

"هستی‌شناختی"^۱ و "روش‌شناختی"^۲ بوده و می‌توان آنها را در یک مجموعه یا نظام فکری یا مکتبی قرار داد، مانند: دسته‌بندی پارادایم‌های "عوامل‌گرایی" و "تفسیر‌گرایی" در مدل دسته‌بندی *Blumer* از پارادایم‌های مکتبی. در تعریفی "محقق‌ساخته" منظور از "خلاقیت پارادایمی" عبارت است از «نبوغ و توانایی پژوهشگر در شناخت و فهم مفروضات مسلّم پارادایم نظری که بدان تعهد نظری دارد از منظر جستارهای چهارگانه هستی‌شناختی، روش‌شناختی، ایستایی شناختی و پویایی‌شناختی، و همچنین شناخت و فهم مفاهیم و عناصر حسّاس یک یا چند پارادایم مکتبی و کاربرد و بهره‌گیری از آنها (از یک پارادایم یا تلفیقی از پارادایم‌های نزدیک به هم) در پیکربندی "رویکرد پارادایمی" و "مدل تحلیلی پژوهش" برای پیشبرد امر بررسی، تحلیل و تبیین. بر این اساس می‌توان گفت در "خلاقیت پارادایمی" مطالعه و فهم مفروضات اساسی هر پارادایم مکتبی و دستگاه‌های نظری آن مهم و اساسی است، تا در سایه آن و به مدد "تخیل جامعه‌شناختی"^۳ و^۴ بتوان خطوط راهنمای پژوهشی را ترسیم کرد، راهنمایی که به خاطر محوریت مبانی پارادایمی می‌توان آن را "راهنمای پارادایمی پژوهش" نامید.

از منظر "عملی" و پراگماتیستی؛ چرایی و چگونگی تحولات توسعه‌ای "دوران جدید" - که شروع آن از قرن شانزدهم میلادی و مصادف با حکومت صفوی در ایران در نظر گرفته شده - به خاطر ویژگی درهم‌تنیدگی و تأثیر و تأثر آن با تمام بخش‌های نظام اجتماعی، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌ها و واقعیت‌های اجتماعی و عمده‌ترین دغدغه دوران معاصر، توجه اندیشمندان در رشته‌های علمی مختلف، سیاست‌مداران، روشنفکران و عامه مردم را به خود جلب کرده است. با وجود اینکه "دغدغه‌های توسعه‌ای ایران" برای هر دو حوزه نظام و جهان زیست ایران به درازای حیات اجتماعی این سرزمین قدمت دارد، اما از دوران "قاجار" و خصوصاً از دوران "انقلاب مشروطه" به بعد، با افزایش حجم و چگالی "کنش متقابل اجتماعی" در سطح بین‌المللی و با مقایسه خویشتن ایرانی از دیگری غرب، دستیابی به خودآگاهی تاریخی در احتضار، این دغدغه بیشتر در حوزه عمومی و افکار جامعه نمایان شده و ابعاد محوری یافته و این "مسأله" یا "امر پروبلماتیک" را پیش

¹ ontology

² methodology

³ sociological imagination

⁴ تخیل جامعه‌شناختی "چارچوبی است که (1978) *Charles Wright Mills* در کتاب " *Sociological Imagination*" برای حل مشکل جامعه‌شناسی علمی و ترسیم مرزهای بین رشته‌ای آن از سایر علوم مطرح کرده است.

کشیده که چرا ایران، خاستگاه کهن‌ترین تمدن و دارای تاریخی مملو از امپراتوری‌های متعدد و شکوفایی تمدنی در دوران باستان و میانه، نتوانست در "تحولات توسعه‌ای دوران جدید" به جایگاه شایسته خویش دست یابد؟ برای پاسخ به این پرسش، فهم معرفت‌شناسانه از "تحولات توسعه‌ای مدرن ایران" ضرورت داشت چرا که:

الف) فهم نظام قشربندی موجود در نظام جهانی، تقسیم کار بین‌المللی و میزان بهره‌مندی جوامع از اقتصاد بین‌المللی امروزی، منوط به فهم مکانیزم و دینامیزم "تحولات توسعه‌ای مدرن" است.

ب) چون جوامع، ساختار، امت، مردم و قوم، همه مجموعه آدم‌هایی هستند که دارای فکر، اندیشه، تعبیر مختلف، کنش متقابل فکری و سلیقه‌ای هستند، فهم آنها نیازمند آشنایی با ویژگی‌های معرفتی آنهاست. به همین دلیل است که پایه و اساس جامعه‌شناسی علمی را "جامعه‌شناسی معرفت" تشکیل می‌دهد و در عین حال "مباحث معرفت‌شناختی" از پایه‌های عمده "جامعه‌شناسی تاریخی" محسوب می‌شود، در حالی که به خاطر سیطره پارادایم‌های عوامل‌گرایی، روش‌شناسی کمی و "پژوهش‌های رفع تکلیف کنی" در محیط دانشگاهی ایران، حوزه‌های مطالعاتی "معرفت‌شناختی" و "جامعه‌شناسی تاریخی" یکی از حوزه‌های مغفول در مطالعات فرهنگی و اجتماعی ایران است.

ج) پژوهش‌های "معرفت‌شناختی" و در چارچوب "جامعه‌شناسی تاریخی" با مطالعه "دوره‌های گفتمانی" گره خورده؛ این در حالیست که می‌توان "دوران جدید" ایران یعنی آغاز "سلسه صفوی" تا پایان "دوران قاجاریه" (۱۵۰۱ تا ۱۹۲۵ م) را تحت عنوان یک "گفتمان معرفتی" مورد بحث و بررسی قرار داد، چرا که از منظر "هستی‌شناختی" و "روش‌شناختی" مناسبات اجتماعی موجود در این دوران، دارای عناصر و "کدهای معرفتی" تقریباً همانند بوده و سبب برسازی مناسبات معرفتی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی تقریباً مشابهی شده و حتی این مناسبات، سمت و سو و جهت‌گیری‌های بعدی جامعه را تحت تأثیر قرار داده است، به خاطر همین همانندی "گفتمان معرفتی" بوده که *Hinz (1906-1992)* معتقد است: «ایران امروز، از نظر سیاسی و فرهنگی، بر همان پایه‌ای استوار است که سلاطین بزرگ صفویه در قرون شانزده و هفدهم میلادی بنا نهاده‌اند» *As cited in (Kaempfer, 1981:12; Jafariyan, 2000:1/13)*. در این راستا *Firahi (2004)* با اشاره به اهمیت این دوران در برپایی یک "گفتمان" معتقد است که مذهب جدید با وفاداری صوفیان شیعی، گفتمانی را در ایران شکل دادند که سه عامل تأسیس گفتمان یعنی "قدرت، دانش و مشروعیت" را بومی ساخته و *Mortazavi & et.*

al (2015) با تأکید بر عنصر "هویت ملی" به عنوان "دال ارشد" حکومت تازه تأسیس صفوی، از این دوران به عنوان «لحظه‌ی تاریخی» یاد کرده، همچنین در کتاب "ایران عصر صفوی" (Savory (2010) به تشریح سهم این دوران در ظهور "دولت مدرن در ایران" پرداخته است.

د) با مطالعه و "پژوهش‌های تاریخی" می‌توان با تبیین چرایی و چگونگی حوادث تاریخی که در بستر گذشته جوامع رخ داده به شناختی عمیق‌تر از تاریخ تحولات اجتماعی و تمدنی دست یافت؛ در اهمیت "بستر تاریخی" (Tawney (1880-1962 معتقد است: «گذشته چیزی را برای حال آشکار می‌کند که حال قادر به مشاهده آن باشد» (As cited in Foran, 1998: 14) و Stuart Mill (1806-1873) معتقد است که: «پدیده‌های اجتماعی را باید بر حسب تاریخ تبیین کرد و باید هر کدام از مراحل تاریخی را به مثابه محصولی از گسترش‌های قبلی به معرفت در آوریم» (As cited in Popper, 2017: 339). در نگاه Popper برخورد با جامعه به وجه علمی و پیش‌بینی علمی از تاریخ، فقط در صورتی ممکن است که جامعه را در بطن تاریخ آن جامعه متعین سازیم.

بر اساسی این ضرورت‌ها و رهنمودها می‌توان گفت که فهم بسیاری از مسائل و مشکلات توسعه‌ای جوامع (و در اینجا ایران)، در کنار مسائل تکنولوژیکی، نهادی، اقتصادی و سیاسی دارای بنیان‌های فلسفی - فکری و به عبارتی معرفتی و "هستی‌شناختی" است. پر واضح است که تحولات توسعه‌ای در جوامع صنعتی و توسعه‌یافته، "تحول معرفتی" بود که در خصوص نوع نگاه جدید به انسان و جایگاه او در هستی (تحول هستی‌شناختی)، تغییری در نوع نگاه، فهم، تفسیر و کنشگری انسان در ارتباط با طبیعت و جامعه بوجود آورد (تحول روش‌شناختی) و سبب برسازی شیوه تولیدی جدید و نظام قشربندی متأثر از آن شد (ایستایی‌شناختی) و تحولات مداوم و متعددی در حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و مذهبی را سبب شد (پویایی‌شناختی) که تا به امروز ادامه دارد.

بنابراین از آنجا که فهم مسائل معرفتی و "پژوهش‌های معرفت‌شناسانه" می‌تواند روشی مهم برای فهم مکانیزم و دینامیزم عناصر یا متغیرهای توسعه‌ای جوامع و سایر متغیرهای مهم و مسأله‌دار اجتماعی باشد؛ ضرورت داشت که در کنار "پژوهش‌های اجتماعی و فرهنگی ایران" از منظر نهادی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ...، مسائل مختلف آن از فقر، بیکاری، فساد اداری، اقتصاد رانتی و ... گرفته تا چرایی شکنندگی و نافرجامی تحولات اجتماعی و تمدنی، برتابیده نشدن عناصر نو، دگراندیشی، تحول‌خواهی و

نوآوری، تداوم تاریخی سرکوب در اشکال و صورت‌بندی‌های مختلف، از بعد "معرفت‌شناختی" و در بستر "جامعه‌شناسی تاریخی" صورت گیرد.

بر این اساس فهمیدن اینکه؛ چرا "ایرانیان" چنین و چنان عمل می‌کنند؟ نیازمند بررسی ویژگی‌های معرفتی، تفهیمی و تفسیری از "تجربه زیسته"^۱ و معرفتی آنها از هستی، طبیعت، جامعه و خویشتن انسانی خویش بود. ضرورت پژوهش "معرفت‌شناسانه" از "تحولات توسعه‌ای ایران" در این بود که فهم خیلی از مسائل توسعه‌ای امروزین جامعه چه در "معنای عام" و تمدنی و چه در "معنای خاص" و در سطوح مختلف توسعه اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، ... و شاخص‌های کمی و کیفی آن - مانند؛ درآمد سرانه، تولید ناخالص، عدالت، سرمایه‌ی اجتماعی، رفاه اجتماعی، کاهش فقر، امید به زندگی، دستیابی به آموزش، برابری جنسیتی، تضمین پایداری محیط زیست و ... - نیازمند فهم تاریخی مناسبات اجتماعی، فکری و معرفتی، در هم‌فراخوانی آنها در سطوح مختلف هستی‌شناختی، روش‌شناختی، ایستایی‌شناختی و پویایی‌شناختی است.

برای چنین فهم "معرفت‌شناسانه" از "تحولات توسعه‌ای ایران" و مسائل مختلف آن بود که ابتدا در "سطوح نظری"، رویکرد پارادیمی پژوهش با توجه به اهمیت بنیادین آن در امر "تبیین" و در منطقه A معرفت‌شناختی، پیکربندی شد، و سپس با ترسیم "مدل پارادیمی پژوهش"، فرایند پژوهشی و گام‌های عملی آن در "سطوح عملی" و پراگماتیستی و در بستر تاریخی پیاده‌سازی شد.

پیشینه پژوهش

قبل از پرداختن به "پیشینه پژوهشی"، لازم به ذکر است که مطالعات پیشینه در این پژوهش متأثر از چندین مسأله بود: اول اینکه چون کار پژوهشی در چارچوب استراتژی "کنش‌پژوهی"^۲ و در معنای عام آن صورت می‌گرفت، با توجه به ویژگی‌های خاص روش‌شناختی آن که می‌بایست: «مطالعات صورت گرفته پیش‌فرضی را در ذهن محقق

^۱ lived experience

^۲ راهبرد یا استراتژی "کنش‌پژوهی" که از دل پارادایم تفسیرگرایی و روش‌شناسی "طبیعت‌گرایانه" آن بر می‌خیزد با عنایت به تبارهای نظری پرسوسوالیسم، دیالکتیسیسم و پراگماتیسم موجود در این پارادایم، می‌تواند در بررسی فهم معناداری واقعیت‌های اجتماعی در ساخت اجتماعی پیچیده جوامعی مانند ایران که دارای ساخت موزاییکی و پیچیده می‌باشد، سودمند واقع شود (نگارنده).

^۳ abduction

حکاکای نکرده و صرفاً آگاهی اولیه ایجاد نمایند» (Tanhaei & et. al, 2016: 121)، ضرورت داشت که از دام پیشفرض‌های احتمالی که ممکن بود خود را بر واقعیت تحمیل کند، دوری کرده، و به قول Edmund Husserl (1859-1938) آنها را در "اپوخه"^۱ یا پرانتز گذاشته و تعلیق کرد. دوم اینکه به خاطر پایگاه کشفی و یا انکشافی پژوهش؛ با وجود بررسی بیش از ششصد عنوان پژوهش دانشجویی در قالب رساله دکتری و پایان‌نامه کارشناسی ارشد (که بر اساس جستجو در "عنوان" و همچنین جستجو از طریق مرور "چکیده پژوهشی" صورت گرفت)، پیشینه‌ای که مستقیماً در راستای بررسی "معرفت‌شناختی تحولات توسعه‌ای" باشد، یافت نشد. سوم اینکه در "کارهای جا افتاده" دانشگاهی در خصوص تحولات توسعه‌ای مانند: کتاب‌های "موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران" (Ashraf, 1980)، "مقاومت شکننده" (Foran, 1998)، "ما چگونه ما شدیم" (Zibakalam, 2014) و ... به صورت مستقیم به موضوع "معرفت‌شناختی تحولات توسعه‌ای" پرداخته نشده بود. چهارم اینکه در بررسی پیشینه پژوهش‌های دانشجویی و دانشگاهی در ایران، چندگونه "باورداشت کریستالی"^۲ مشاهده شد:

اولین باورداشت متأثر است از اعتقاد به یک روش‌شناختی کریستالی که بر اساس آن، کار پژوهشی با قرار داده شدن در چارچوب انعطاف‌ناپذیر روش‌شناختی و عدم اتخاذ هر گونه "خلاقیت پژوهشی"، به مراحل قالبی و "رفع تکلیف‌کنی" محدود می‌شود، باورداشت دیگر آن است که پژوهشگران، تعدادی از مطالعات مستقیم یا غیر مستقیم دانشجویی و دانشگاهی در ارتباط با موضوع پژوهش را به صورت خنثی (سطح توصیف) یا خلاقانه (در سطوح توصیف، تحلیل و نقد) در پژوهش‌های خویش مورد استناد قرار داده‌اند، در حالیکه اکثر بررسی‌ها فاقد یک رویکرد یا الگوی نظری اقناع‌کننده و متناسب با استراتژی و گام‌های فرایند پژوهشی است. آخرین مسأله مرتبط بود با مطالعه پیشاپژوهشی یا اولیه که بر اساس آن، مشاهده شد برخی منابع مطالعاتی به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، می‌توانند به‌عنوان "پیشینه‌هایی سودمند"، بر گستره‌ی فهم و "تخیل جامعه‌شناختی" افزوده، و زمینه را برای "توصیف حداکثری"^۳ که در برخی ترجمه‌ها "توصیف غنی" یا

^۱ epoche

^۲ مفهوم "محقق‌ساخته" باورداشت‌های کریستالی" با عنایت به "مفاهیم کریستالی" Herbert Blumer مفهوم‌سازی شده، و به معنای باورداشت‌های پژوهشی در چارچوب "پژوهش رفع تکلیف‌کنی" است و با واقعیت‌های پژوهشی جامعه‌همخوانی لازم را ندارند (نگارنده).

^۳ thick description

فربه هم به کار رفته، فراهم کنند، در حالیکه قالب‌های کریستالی در پژوهش‌های اجتماعی و فرهنگی ایران، مانع از توجه پژوهشگران به این دست از منابع می‌شود. با عنایت به این مسائل بود که، در بخش "پیشینه پژوهشی" سعی شد تا با هدف گشودن "دریچه جدید و منعطف در استفاده از منابع مطالعاتی پیشین"، با نگاه کیفی و "طبیعت‌گرایانه"^۱ و فراتر از فرایندهای کریستالی مرسوم و انعطاف ناپذیر، در چارچوب رهیافت پارادیمی که بدان تعهد نظری وجود دارد (پارادایم تفسیرگرایی)، "ایده‌ی خلاقانه" و نویی در بهره‌گیری از "پیشینه پژوهشی" ارائه شود تا راهگشای پژوهش‌های کیفی و اکتشافی باشد، و ضمن توجه به عنصر "دقت" به‌عنوان محور "معیار اعتبار" در پژوهش‌های کیفی، بتواند یک دیدگاه یا "زاویه دید جدید" از منابعی که می‌توانند مفید و مؤثر باشند، ارائه دهد. جدول ذیل، گونه‌شناسی منابع مطالعاتی مورد استفاده در بخش پیشینه پژوهشی را نشان می‌دهد:

جدول ۱: انواع منابع مطالعاتی برای پیشینه تحقیق در پژوهش‌های اکتشافی کیفی و طبیعت‌گرایانه

Table 1: A Variety of Study Resources for Research Background in Qualitative and Naturalistic Exploratory Research

الف) منابع داری چارچوب روش‌شناسی علمی	ب) منابع فاقد چارچوب روش‌شناسی علمی
۱. مطالعات دانشجویی (پایان‌نامه‌ها و رساله‌ها)	۱. مطالعات شبه علمی و شبه نظام‌مند اولیه
۲. مطالعات علمی و دانشگاهی مدون	۲. مطالعات وقایع‌نگاران و تاریخ‌نگاران محلی
۳. مطالعات پیشگامان و بزرگان رشته‌ی علمی	۳. برخی مطالعات و گزارش‌های مورخان

با توجه به ماهیت پژوهش که از نوع "جامعه‌شناسی تاریخی" بوده، و همچنین گستردگی و تعدد پیشینه‌های پژوهشی، از آنجا که تعداد زیادی از این پیشینه‌ها در

^۱ برخی پژوهشگران کیفی مانند Clifford Geertz (1973) بر "توصیف حداکثری" تأکید دارند، و آن عبارت است از «بیشترین و دقیق‌ترین توصیف‌ها از جزئیات یک فرهنگ» در اینجا عناصر یا واقعیت‌های در دست پژوهش» (Bryman, 2001: 272 & As cited in Abbaszadeh, 2012: 24).

^۲ naturalistic

^۳ از نظر Blumer بررسی طبیعت‌گرایانه جهان واقع زمانی میسر است که بتوانیم شاخص‌ها، متغیرها و مفاهیم معین را به کنار زده و به واقعیت آن‌طور که خارج از ذهن ما و در حقیقت کنش متقابل اجتماعی مردم نهفته است (برای اطلاعات بیشتر نک: Tanhaei, 2012: 545-575).

بررسی "سطوح پراگماتیستی" مورد استفاده و استناد قرار گرفته، در این جستار به زیر بخش اول و دوم از سنخ اول، و همچنین پیشینه‌های مرتبط با مباحث نظری اشاره می‌شود: از سنخ "پیشینه‌های مطالعاتی دارای چارچوب روش‌شناسی علمی" در زیربخش اول (رساله‌ها و پایان‌نامه‌های دانشجویی) آثاری همچون: "فرا تحلیل آثار منتشره در زمینه‌ی توسعه‌نیافتگی ایران" (Hesari, 2011)، "توسعه‌یافتگی یا توسعه‌نیافتگی دوره قاجار از نگاه سفرنامه‌نویسان اروپایی" (Heydari, 2014)، "علل توسعه‌نیافتگی اقتصاد ایران در دوران قاجار" (Dehghannejad, 2000)، "بازتاب مسأله توسعه‌نیافتگی ایران در مطبوعات مشروطه اول" (Faridi, 2004)، "بررسی موانع سیاسی روند صنعتی‌شدن ایران از دوره صفویه تا دوره پهلوی اول" (Irani, 2014)، "تأثیر توسعه مالی بر توسعه اقتصادی در ایران" (Nafei, 2016) مورد بررسی، تحلیل و نقد قرار گرفته است.

منابع مورد بررسی در زیربخش دوم (کارهای دانشگاهی جا افتاده) عبارت است از تألیفاتی همچون: "جامعه‌شناسی تفسیری توسعه در قاب گفتگو با تنهایی" (Nazeri, 2019)، "عقلانیت و توسعه‌یافتگی ایران" (Sari al-Qalam, 2014)، "ما چگونه، ما شدیم؛ ریشه‌یابی علل عقب‌ماندگی در ایران" (Zibakalam, 2014)، "جامعه‌شناسی رشد و افول علم در ایران (دوره اسلامی)" (Ghanei Rad, 2000)، "موانع تاریخی توسعه‌نیافتگی در ایران" (Vatankhah, 1981)، "جامعه‌شناسی نخبه‌کشی" (Rezagholi, 1998)، و از میان "پژوهش‌های خارجی" به مواردی همچون؛ "مقاومت شکننده؛ تاریخ تحولات اجتماعی ایران" (Foran, 1998)، "ایران بین دو انقلاب" و "تاریخ ایران مدرن" (Abrahamian, 2010, 2018)، "چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت" (Alamdari, 2000)، "موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران؛ قاجاریه" (Ashraf, 1980) و "اقتصاد سیاسی ایران" (Katozian, 1995).

در حوزه نظری مطالعات مختلفی که مستقیم یا غیر مستقیم به مسائل نظری موجود در پژوهش‌های اجتماعی و فرهنگی پرداخته، و در پیکربندی^۱ و یا باز پیکربندی^۲ "رویکرد پارادایمی" و عناصر تحلیلی آن مورد استفاده قرار گرفتند عبارت است از: "جامعه‌شناسی نظری" (Tanhaei, 2013)، "دیالکتیک یا سیر جدالی در جامعه‌شناسی" (Gurvich, 1972)، "بنیادهای نظریه اجتماعی" (Kelman, 1998)، "کاربرد ابهام‌آمیز مفاهیم در ایران" (Tabatabai, 2016)، "هم‌کنش‌گرایی نمادی" و مفهوم کریستالی

¹ formation

² re-formation

شدن مفاهیم در آن (Blumer, 1969)، چارچوب‌های نظری "رفع تکلیفی" و "شیوه پیشینی" بهره‌گیری از نظریه‌های جامعه‌شناسی در کتاب "نظریه‌های متأخر جامعه‌شناسی" (Jalaeipour & Mohammadi, 2012)، دام‌های نظری و دام جدول کلمات متقاطع در کتاب "نظریه اجتماعی مدرن" (Craib, 2010)، "رهیافتی تفسیرگرایی بر موانع و چالش‌های نظری - پراگماتیستی پژوهش‌های اجتماعی و فرهنگی در ایران" (Aghazadeh & Karimi, 2017).

برای پیشینه‌های مذکور، دو گونه نقد "روش‌شناختی" و نقد "مفهومی و محتوایی" وارد است: "نقد روش‌شناختی" اینکه؛ اکثریت بررسی‌های دانشجویی (پایان‌نامه و رساله‌های دانشگاهی) متأثر از سیطره پژوهش‌های "رفع تکلیف‌کنی" و "چارچوب‌های پژوهشی کریستالی" در محیط دانشگاهی ایران بوده که سبب شده؛ میان استراتژی پژوهشی، چارچوب روش‌شناختی و تبیین داده‌ها با توجه به منطقه‌ی A معرفت‌شناختی^۱ تناسب مفهومی و منطقی وجود نداشته باشد. همچنین کتاب‌های علمی و دانشگاهی (کارهای اشرف، علمداری، زیباکلام و ...) بیشتر در راستای رویکردهای "از بالا" و "پارادایم عوامل‌گرایی" همچون ساختارگرایی یا کارکردگرایی صورت گرفته است. بر اساس "نقد مفهومی و محتوایی" می‌توان گفت؛ در این پژوهش‌ها بیشتر به صورت "نادیالکتیکی" و با محوریت یک یا چند عنصر محدود و بدون رابطه‌شناسی عنصری، به مسائل توسعه‌ای پرداخته شده و مطالعات و بررسی‌های معرفت‌شناسانه مورد غفلت واقع شده، مانند؛ محوریت عنصر نهادی ساخت اقتصادی در کتاب "موانع رشد سرمایه‌داری در ایران" (Ashraf, 1980)، محوریت مؤلفه آموزشی در کتاب "ما چگونه ما شدیم" (Zibakalam, 2014)، محوریت عنصر ساخت سیاسی در کتاب "علل رشد و افول علم در ایران" (Ghanei Rad, 2000)، عنصر یا عناصر شخصیتی و فرهنگی در کتاب "موانع عقلانیت و توسعه‌نیافتگی ایران" (Sari al-Qalam, 2011) و ...

روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش بر اساس "روش کیفی" بوده و گام‌های پژوهشی آن بر اساس استراتژی "کنش‌پژوهی" پیکربندی شده که عبارت است از: «فرایند تولید یک مدل جدید»

^۱ در گونه‌شناسی سه‌گانه مناطق معرفت‌شناختی، "تبیین" در منطقه‌ی A و با استفاده از مفروضات مسلم پارادایمی صورت می‌گیرد (Tanhaei, 2013: 307-326).

(Reading, 1978: 9) اتخاذ این استراتژی متأثر از "تعهد نظری" نگارنده به پارادایم تفسیرگرایی است که در چارچوب آن: «پراگماتیسم واقعی یا کنش پژوهی، نه تنها با مفید بودن عملی نتیجه، بلکه در فرایندی از تجربه‌ی معنایی اجتماعی، آدمی را به حقیقت نزدیک می‌کند، حقیقتی که همیشه نو به نو پیدا و کشف می‌شود، فرایندی که هم وابسته به کنش تفسیری آدمی است و هم درگیر با معنای اجتماعی حقیقت است» (Tanhaei & *et. al*, 2016: 11-12). اهمیت "کنش پژوهی" در فرایند پژوهشی این بود که از طریق انعطاف‌پذیری روش‌شناختی و عدم محدودیت به قالب‌های کریستالی و متحجرانه و همچنین حرکت از یک سطح پژوهش به سطح دیگر، ارتباط تنگاتنگی با "منطق اکتشافی پژوهش" داشت، همچنین می‌توانست با رهیافت "پارادایمی پژوهش" از طریق تأکید و تمرکز بر "تجربه اجتماعی و معنایی" هر روزه و نوبه نو و همچنین هم‌فراخوانی تفسیر جمعی، انتخاب و عمل آدمی بر اساس تحلیل موقعیت ارتباط داشته بود. ارتباط "کنش پژوهی" با "رشد تاریخی تحقیق" از طریق کشف معناداری واقعیت‌ها با برگرداندن و به عقب برگرداندن مربوط می‌شود، همچنین با "تکنیک‌ها و فنون تحلیل داده‌های پژوهش" از طریق محوریت "تحلیل دیالکتیکی" در تمام گام‌ها و سطوح فرایند پژوهشی پیوند می‌یابد.

مهم‌ترین ابزار گردآوری داده‌های پژوهشی "فنون کتابخانه‌ای" بود. در راستای این تکنیک و با استفاده از "نمونه‌گیری نظری" که در آن «گردآوری داده‌ها بر اساس مفاهیم در حال تکوین صورت می‌گیرد» (Strauss & Corbin, 2017: 219). از طریق نمونه‌گیری هدفمند منابع، متون و اسناد اولیه و ثانویه (منابع دست اول و دست دوم) در دسترس و همچنین سایر منابع پژوهشی مختلف و مرتبط با "دوران جدید" ایران - بازه تاریخی از "اوایل صفویه" تا "اواخر قاجاریه" - مورد مطالعه و بررسی قرار گرفتند. در اثنای پژوهش، برای افزایش "اعتبار" یافته‌ها، بخش "ناخودآگاه مشترک جمعی" به‌عنوان حوزه‌ای متناسب با بخش "ذهنی" دیالکتیک و مفید به حال پژوهش‌های معرفت‌شناختی مورد توجه قرار گرفت. به همین جهت "متون" و منابع مورد بررسی در دو حوزه "ناخودآگاه مشترک جمعی" و "خودآگاه تاریخی و پراگماتیستی" به قرار ذیل مورد بررسی و تحلیل قرار گرفتند:

الف) برای سطوح "ناخودآگاه مشترک جمعی"؛ "نشانه‌شناسی نمادین" اسطوره‌های مذهبی "خلقت (آدم و حوا)" و "هابیل و قابیل" و اسطوره‌های ملی "درخت آسوریک" و "شاهنامه" (بخش رزم رستم و سهراب).

ب) در حوزه "خودآگاه تاریخی و پراگماتیستی" متون، منابع و اسناد "دست اول" و "دست دوم" و پژوهش‌های صورت گرفته که در ارتباط با هم‌کنشی‌های دوران جدید ایران، دارای داده‌ها و اطلاعات ارزشمندی بودند، مانند: "منابع دست اول" همچون: سفرنامه‌های خارجیان و ایرانیان، وقایع‌نگاری و کتاب‌های تاریخی مورخان بومی و محلی، و همچنین "منابع دست دوم" مثل کتاب‌ها و پژوهش‌هایی که در حوزه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، مذهبی این دوران صورت گرفته است.

بررسی نظام‌مند متون و منابع اسطوره‌ای و تاریخی در جهت دست‌یابی به امر "تبیین" (متناسب با منطقه‌ی A معرفت‌شناختی) نیازمند "رویکرد پارادیمی" بود که در راستای "پارادایم تفسیرگرایی" تحت عنوان رویکرد "تفسیری توسعه" مورد پیکربندی قرار گرفت (در ادامه به مبانی نظری و مدل‌ترسیمی آن پرداخته شده است)، "مقوله پارادایمی و نظری" پژوهش در این رویکرد عبارت بود از "خود دیالکتیکی تفسیرگرا"^۱ که به‌عنوان نمود معرفتی "انسان مدرن" یا "کنشگران اجتماعی"، محور اصلی مباحث در جستارهای هستی‌شناختی و روش‌شناختی را تشکیل می‌داد و فرایند "کدگذاری داده‌ها و اطلاعات" - با عنایت بر اینکه انواع سه‌گانه کدگذاری مجزا و مستقل از یکدیگر نبوده - با محوریت آن صورت گرفت، بدین ترتیب که:

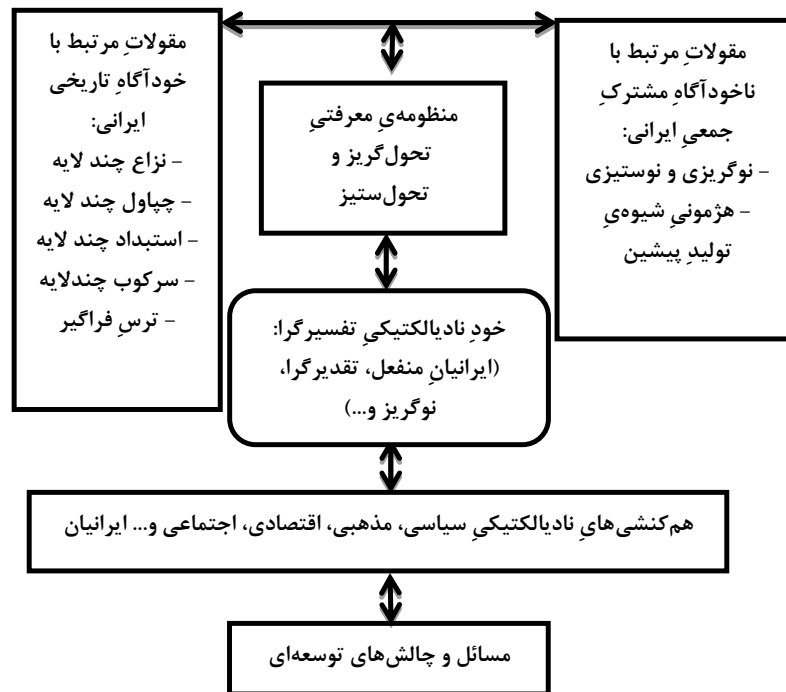
ابتدا در جریان "کدگذاری باز" و از طریق تحلیل "پاراگراف به پاراگراف" تعدادی متون سفرنامه‌ای، تاریخی و وقایع‌نگاری به تعدادی مفاهیم همچون: درگیری‌های مذهبی میان سنی و شیعه، رقابت، اختلاف و حذف یکدیگر در میان شاهزادگان از یک‌سو و شاهان با شاهزادگان از سوی دیگر، شاهان با علماء مذهبی، زنان حرمسرا با یکدیگر، بزرگان با یکدیگر، اختلاف میان علماء مذهبی با یکدیگر، درگیری‌های قومی و قبیله‌ای میان طوایف مختلف و ... سبب طرح اولین عنصر یا مقوله پژوهشی تحت عنوان "نزاع" گردید که در ادامه تحت عنوان "نزاع‌های چندلایه" پالایش و مفهوم‌سازی شد؛ عنصری که ارتباط تنگاتنگ با مفهوم نظری پارادایمی یعنی "خود دیالکتیکی تفسیرگرا" داشت و همان‌طور

^۱ "خود دیالکتیکی تفسیرگرا" به‌عنوان "سنخ‌آرمانی" از انسان جدید یا "انسان مدرن" دارای این ویژگی‌ها می‌باشد: فرامکان (شهری - روستایی و سایر الگوهای زندگی)، فراطبقاتی (همه گروه‌های چندگانه طبقاتی در جامعه)، فراجنسیتی (هم امری زنانه و هم مردانه) فراسنی (کودک - جوان - پیر) فرامذهبی و فراملیتی (غربی - شرقی و ...) بوده و می‌تواند در اشکال خود فردی، جمعی یا گروهی و ملی باشد. این خود هم دارای "خودآگاه تاریخی" و هم "ناخودآگاه تاریخی" بوده و هویت تاریخی خویش را در دیالکتیک این دو نوع هویت بر اساس دیالکتیک ماندگی - تازگی برسازی می‌کند (نگارنده).

که ادامه پژوهش نشان داد، این مقوله توانسته بود در صورت واقعیتی و در بستر تاریخی آن بر هم کنشی‌های مختلف "کنشگران اجتماعی" تأثیرات منفی عمیقی گذاشته و سبب برسازی و پیکربندی "منظومه معرفتی" خاصی در ایران شود؛ منظومه معرفتی که با "تحولات توسعه‌ای جدید" هم از منظر جستارهای "هستی‌شناختی" و "روش‌شناختی" پیوند و قرابت معناداری نداشته باشد.

در جریان "کدگذاری محوری" از طریق مقایسه مقولات برآمده از "کدگذاری باز" مانند: نزاع‌های چندلایه، چپاول چندلایه و ... در "مقولات فرعی‌تر" مورد دسته‌بندی و یا طیف‌بندی قرار گرفته و ابعاد آنها تشخیص داده شد. به‌عنوان مثال مقوله "نزاع‌های چندلایه" در مقولات فرعی‌تر "نزاع‌های سیاسی، نزاع‌های درباری، نزاع‌های مذهبی، نزاع‌های اجتماعی و نزاع‌های بین‌المللی" به مقولات فرعی‌تر دسته‌بندی شدند.

در "کدگذاری گزینشی" می‌بایست مقوله "هسته - تحلیلی" تعیین می‌شد. در این مرحله یا باید از بین مقوله‌های به دست آمده مقوله هسته مشخص می‌شد یا یک مقوله جدید برای پر کردن فضای مفهومی کل مقوله‌ها (برای آن سؤال خاص) را تعیین می‌کرد. بر این اساس در این مرحله متأثر از رهیافت پارادایمی، عناصر یا مقولات کلی و زیر مقوله‌های آنها در مدل تحلیلی پژوهش و حول مقوله مرکزی پژوهش یعنی "خود دیالکتیکی تفسیرگرا" و "هم‌کنشی‌های اجتماعی" آنان در بستر "منظومه معرفتی"، در برسازی ساخت توسعه‌ای ایران و واقعیت‌های تاریخی آن چینش و یکپارچه شد، و سپس با تعیین ارتباط منطقی و معنایی بین آنها، "خط داستان" هر کدام به نگارش درآمد. در نمایه زیر خطوط کلی ارتباط منطقی و معنایی "مقوله‌های پژوهشی" در فرایند توسعه‌ای ایران و چالش‌ها و موانع آن آورده شده است.



نمایه ۱: عناصر و مقولات مهم پژوهشی در سطوح "خودآگاه" و "ناخودآگاه" ساخت اجتماعی ایران

Index 1: Important Research Elements and Categories at the Levels of "Conscious" and "Unconscious" of Iranian Social Construction

همزمان با استخراج و بازپروری عناصر و مقولات پژوهشی در جریان "کدگذاری" و همسو با آن، در چارچوب "مدل ترسیمی پژوهش" و در ارتباط با مقوله هسته آن تحلیل داده‌ها و اطلاعات با استفاده از تکنیک‌های "تحلیل عناصری"^۱ و "تحلیل مفهومی - منطقی"^۲ در هم‌فراخوانی با سایر تکنیک‌ها و روش‌های کیفی مانند: "تحلیل اسنادی"، "تحلیل دیالکتیکی"، "روش سنخ آرمانی" و "روش هم‌سنجی" تا رسیدن به "اشباع نظری" صورت گرفت. از میان تکنیک‌های مختلف تحلیل داده‌ها و اطلاعات؛ "تحلیل

¹ elements analysis

² conceptual and logical analysis

عنصری" اشاره دارد به «متدولوژی مرتن و بلومر در بررسی تئوری‌های اجتماعی که در آن پس از کشف عناصر موجود در هر نظریه، مهم‌ترین این عناصر را تشخیص داده، آن‌ها را از دیگر عناصر مجزا نموده و سپس مطالعه نظری جامعه را بر اساس روابط موجود میان این عناصر دنبال می‌کند» (Tanhaei, 2013: 26). ضرورت بهره‌گیری از "تحلیل اسنادی"، به‌عنوان تکنیک تحلیل داده‌ها، مبتنی بر رهنمودهای موجود در مطالعات کیفی است؛ از نظر *Strauss & Corbin* در تحقیقات کیفی: «به جای آزمون روابط بین متغیرها، ما می‌خواهیم مقولات مربوط و روابط بین آنها را کشف کنیم و آن مقوله‌ها را به شکلی جدید و نه به شکل معمول شناخته شده، به هم ربط دهیم» (Strauss & Corbin, 2006: 47).

تکنیک مکمل تحلیل‌های دیالکتیکی، عنصری و استنادی عبارت است از "تحلیل مفهومی و منطقی" (Gutek, 2003, 2003, Beanay, Tanhaei, 2013, Hall, 2003). رهنمود تنهایی در "تحلیل منطقی یا مفهومی" این است که این شیوه، می‌تواند هم در زمانی به کارگیری شود که اسنادی برای رفع موضوع مناقشه یا مسأله‌دار یا چالش‌انگیز یافت نگردد، و هم زمانی که چنین اسنادی موجود باشد و بخواهیم میان اسناد مختلف و یافته‌ها، ربط منطقی وجود داشته باشد. با توجه به مفهوم "تثبیت معانی" (Gutek 2003) از طریق "تحلیل مفهومی و منطقی" می‌توان بین عناصر مختلف تحلیلی یک واقعیت، ارتباط منسجمی از روابط معناداری برقرار کرد و با تثبیت معناداری، مانع از "آشفته‌گی مفهومی" یا تفهیمی در موضوع مورد بررسی شد.

بنابراین در راستای رویکرد و مدل پارادایمی پژوهش و با استفاده از تکنیک‌های مختلف تحلیل عنصری، تحلیل مفهومی و منطقی و ...، بررسی داده و اطلاعات تا رسیدن به "اشباع نظری" لازم که تأمین‌کننده "اعتبار" و "دقت" پژوهشی باشد صورت گرفت؛ یعنی در راستای فرایند "نمونه‌گیری نظری" تا جایی که فضای مفهومی پرسش‌های پژوهشی اشباع شده و در راستای عناصر یا مقوله‌های پژوهشی یافته جدیدی بدست نیامد، جمع‌آوری داده‌ها و اطلاعات و بررسی و تحلیل آنها در هم‌فراخوانی یکدیگر صورت گرفت. شایان ذکر است که تأمین "اعتبار" و "دقت" پژوهشی از طریق "مرور منابع مختلف" و

^۱ تحلیل مفهومی را یکی از روش‌های پژوهش در ادامه سنت فلسفه تحلیلی است. از نظر *Gutek* «تحلیل مفهومی فعالیتی پژوهشی است که فیلسوفان تحلیل زبانی آن را انجام می‌دهند. آنها در تحلیل‌های خود ملاک‌های زبانی و منطقی را معیار تحلیل و قضاوت خود قرار می‌دهند و به جای ابداع نظام‌های فلسفی و ایدئولوژیک، سعی در "تثبیت معانی" دارند» (Gutek, 2003: 191) (As cited in Sattari, 2016: 96).

"هم‌سنجی" آنها در چارچوب "مدل پارادایمی" پژوهش و عناصر محوری آن صورت گرفت. بر این اساس با مقایسه منظم و مداوم یک قسمت از داده‌ها با داده‌های دیگر و همچنین در نظر گرفتن آنها در چارچوب "مدل پارادایمی" سعی شد که "دقت پژوهشی" فراهم شده و هر "مقوله" به خوبی پروراندن شود.

یافته‌های پژوهش

با توجه به تعهد نظری پژوهش به اصل بنیادین پیوند "نظر و عمل" در هر پژوهش علمی، در نظر گرفتن ضرورت هم‌فراخوانی این اصل در پژوهش‌های اجتماعی و فرهنگی با پایگاه اکتشافی، و همچنین پژوهش‌هایی که در چارچوب "جامعه‌شناسی تاریخی" و از منظر "معرفت‌شناسانه" صورت می‌گیرد، یافته‌های پژوهشی در دو سطوح نظری و عملی صورت گرفت.

در سطوح نظری مسائل مرتبط با پیکربندی رویکرد پارادایمی و مدل پژوهشی مورد بحث، بررسی و تدوین قرار گرفت، و در سطوح عملی مسائل و چالش‌های معرفتی‌شناختی تحولات توسعه‌ای ایران در چارچوب رویکرد و مدل پژوهشی مورد بررسی قرار گرفت. در ادامه یافته‌های پژوهش بر اساس این دو سطوح آورده شده است:

الف) پیکربندی "رویکرد تفسیری توسعه" در بررسی تحولات توسعه‌ای ایران (سطوح نظری)

تفاوت عمده "معرفت علمی" با نسخه‌های دیگر معرفتی (عامیانه، فلسفی، دینی ...) مرتبط است با تفاوت روش‌شناختی و همچنین قاعده‌مندی، دیسیپلین یا نظم پژوهشی آن در حصول داده‌ها، اطلاعات و یافته‌های علمی؛ بنابراین علم و فرایند پژوهش آن باید منظم، دقیق و سنجیده و گام به گام بوده تا از خلال واقعیت‌های تازه، نادانسته‌ها کشف شود» (Tanhaei, 2013: 64) و این میسر نمی‌شود مگر اینکه پژوهش در چارچوب "روش‌های پژوهشی" مشخص، تعریف شده و دارای موازین و معیارهای تجربی صورت گیرد تا «بتوان شرایط فراهم‌آوری روایی و اعتبار پژوهش را هموار کرد» (Tanhaei & et. al, 2016: 31). یکی از حوزه‌های معرفت علمی عبارت است از "علمی جامعه‌شناسی" که مانند سایر علوم بر سه عنصر "مفهوم، نظریه و تحقیق" مبتنی است.

از نظر Mills (1978) "جامعه‌شناسی" عبارت است از مطالعه کل جامعه که تحت فشارهای کلیت پیچیده خود، حاوی عناصر و نظم ساخت یافته‌ای است که در طول تاریخ

فراهم آمده و بدون توجه به بعد تاریخی این عناصر، نمی‌توان به شناخت مطلوبی از آن دست یافت. در تعریفی دیگر: «جامعه‌شناسی آن‌گونه از معرفت علمی است که با روش علمی، اعیان یا موضوعات جامعه‌شناختی را گردآوری نموده و سپس مورد مطالعه، یعنی تحلیل و تبیین قرار می‌دهد» (Tanhaei, 2013:54) و مبتنی بر سه عنصر اصلی "واقعیت، تحلیل، و تبیین" است که با "روش علمی" قابل حصول است.

از مهم‌ترین روش‌های علمی عبارت است از روش "حل مسئله" (John Dewey) که مراحل کلی آن عبارت است از: «برخورد با مسئله، تشکیل فرضیات، گردآوری داده‌ها، آزمون و تحلیل داده‌ها و استنتاج» (Ibid: 65-66) و به خاطر فرارشته‌ای و فرامکتبی بودن آن، همه رشته‌های علمی و پارادایم‌های مکتبی موجود در آنها، در بررسی مسائل و واقعیت‌های مرتبط با رشته علمی خویش، به ناگزیر ملزم به رعایت این مراحل عام و پنجگانه هستند، و پژوهش مسائل "تحولات توسعه‌ای" به‌عنوان یک پژوهش علمی، نمی‌تواند خارج از این قاعده باشد. حال این سؤال پیش می‌آید که با وجود استراتژی‌های پژوهشی مختلف^۲ و تفاوت در پژوهش‌های کمی و کیفی: آیا با صرف رعایت مراحل پنجگانه عام و فرامکتبی روش‌شناسی علمی، می‌توان به یافته‌های دارای اعتبار و روایی قابل اتکاء دست یافت؟

۱. مناطق معرفت‌شناختی و ضرورت اتخاذ رویکرد پارادایمی: برای پاسخ به سؤال چگونگی کسب یافته‌های قابل اتکاء و قابل اطمینان (که در بالا طرح شد)، در ارتباط با عناصر سه‌گانه "عنصر واقعیت، عنصر تحلیل و عنصر تبیین" در تعریف "جامعه‌شناسی" از رهنمون "مناطق معرفت‌شناختی سه‌گانه A-B-A" (Tanhaei, 2013) و هم‌سنجی آن با "روش حل مسأله" (Dewey, 1976) استفاده شده است. در این هم‌سنجی؛ "عنصر واقعیت" منطبق است با منطقه اول معرفت‌شناختی یا "منطقه A" یا منطقه ارزش‌های پایه، که در آن موضوع مورد بررسی انتخاب و فرضیات مرتبط به آن شکل می‌گیرد و در آن "ادخال ارزشی" به‌طور طبیعی می‌تواند صورت بگیرد. "عنصر تحلیل"، منطبق است با منطقه دوم معرفت‌شناختی یا "منطقه B" و جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل داده‌ها که محقق به هیچ وجه و نبایستی ارزش‌های خویش را دخالت دهد. "عنصر تبیین" منطبق است بر منطقه سوم معرفت‌شناختی یا "منطقه A" و در این منطقه تبیین یا تشریح و استنتاج یافته‌ها با دخالت مفروضات مسلم پارادایمی یا "ارزش‌های پارادایمی" که بدان "تعهد نظری" وجود

^۱ sloving problem method

^۲ استراتژی یا راهبردهای پژوهش به سه دسته قیاسی، استقرایی و کنش‌پژوهی دسته‌بندی می‌شود (Tanhaei & et. al, 2016: 12-20).

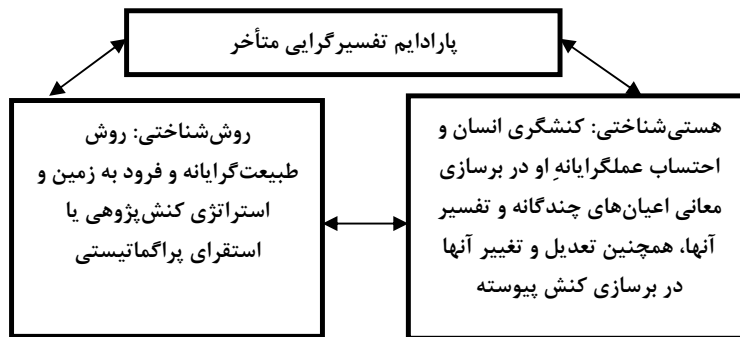
دارد، صورت می‌گیرد. در جدول ذیل هم‌سنجی "مناطق معرفتی" و مراحل "روش حل مسأله" نشان داده شده است.

جدول ۲: هم‌سنجی "مناطق معرفت‌شناختی" تنهایی و "روش حل مسئله" دیوئی (منبع: جامعه‌شناسی نظری)

Table 2: Comparison of Tanhaei S "Epistemological Areas" and Dewey S "Problem Solving Method" (Source: Theoretical Sociology)

منطقه معرفتی A		منطقه معرفتی B		منطقه معرفتی A
برخورد با مسئله	ارائه فرضیه یا پرسش	جمع‌آوری داده‌ها	تحلیل داده‌ها	تبیین یا استنتاج
1-Problem	2-Hypotheses	3-Data Gathering	4-Data Analysis	5-Explanation
دخالت ارزشی (منطقه ارزش‌های پایه)		عدم دخالت ارزشی		دخالت ارزش‌های پارادیمی

از میان عناصر سه‌گانه‌ی عام در معرفت‌علمی عنصر "تبیین" که در "منطقه‌ی سوم معرفتی" (منطقه A) و با توجه به "مفروضات مسلّم پارادیمی" صورت می‌گیرد از اهمیت و جایگاه بسزایی برخوردار است چرا که؛ یکی از مهم‌ترین تفاوت معرفت‌علمی با سایر معرفت‌ها بوده و گوهر کار علمی بر آن مبتنی است. بنابراین هر پژوهش علمی در معنای عام و بررسی تحولات توسعه‌ای در معنای خاص، نیازمند بهره‌گیری از "راهنمای پارادیمی پژوهش" است که بر "مفروضات مسلّم پارادیمی" مبتنی بوده، و بر اساس آن از طریق فرمایشون (پیکربندی) رویکرد پارادیمی و مدل نظری، گام‌های مختلف فرایند پژوهشی را تا رسیدن به تبیین و استنتاج در منطقه سوم معرفت‌شناختی (منطقه‌ی A) ترسیم کرد؛ ترسیم و پیکربندی که نیازمند "خلاقیّت پارادیمی" است که در سایه مطالعه مفروضات مسلّم پارادیمی (چه پارادایم مکتبی و یا دستگاه‌های نظری آن)، همچنین مفاهیم و جستارشناسی آنها در سطوح هستی‌شناختی، روش‌شناختی، ایستایی‌شناختی و پویایی‌شناختی، بروز و ظهور می‌یابد. بر این اساس تدوین رویکرد "پارادیمی پژوهش" نیازمند "رهیافت پارادیمی" است که پژوهشگر بدان "تعهد نظری" دارد و یا متناسب با استراتژی پژوهش است. در نمایه‌ی زیر مهم‌ترین مفروضات بنیادین پارادایم "تفسیرگرایی" که رویکرد "پارادیمی پژوهش" و گام‌های فرایند پژوهشی بر اساس آن پیکربندی شده، نشان داده شده است.



نمایه ۲: مفروضات مسلّم پارادایم "تفسیرگرایی متأخر" در هستی‌شناختی و روش‌شناختی
Index 2: The Basic Assumptions of the "Late Interpretive" Paradigm in Ontology and Methodology

مفاهیم حسّاس پارادایمی در پژوهش‌های توسعه‌ای

مفاهیم نقش عمده‌ای در علم و پژوهش‌های علمی ایفا می‌کند. پژوهش‌های علمی با مفاهیم، ساخت یا ویرانسازی آن و استواری مجدد این مفاهیم که مبتنی بر واقعیت‌ها باشد، صورت می‌گیرد. Blumer بکار گرفتن "مفاهیم هدایت‌کننده" برای مطالعه دنیای مورد مطالعه را فرایند "مفهوم‌سازی"^۱ نامیده و در تعریف آن آورده است: «"مفهوم‌سازی" یعنی جهان تجربی را در قالب مفاهیم معنادار قرار داده و آنها را فهمید. بوسیله "مفهوم‌سازی" می‌توان دنیای مورد مطالعه را به شکل مفاهیم هدایت‌کننده به کار برد» (As cited in Tanhaei, 2012: 547). بر این اساس می‌توان گفت؛ تدوین مفروضات مسلّم پارادایمی توسط برخی مفاهیم حسّاس و از طریق آنها پیکربندی می‌شود، و بدون فهم معنای مکتبی این مفاهیم، فهم صحیح مفروضات پارادایمی دشوار و سبب کج‌فهمی^۲ می‌شود. این مفاهیم به خاطر اهمیت و محوریت آنها در معناداری مفروضات پارادایمی و متمایز کردن تفاوت میان مکاتب مختلف، در این پژوهش تحت عنوان "عناصر یا مفاهیم حسّاس پارادایمی"^۳ و^۴ نامیده شده و آن عبارت است از: «آن دسته از مفاهیم محوری و با

^۱ conceptualization

^۲ مانند کج‌فهمی‌هایی که در خوانش "هم‌کنش‌گرایی نمادی" در ایران وجود دارد و اساس این کج‌فهمی بیشتر از فهم نادرست عناصر و مفاهیم حسّاس پارادایمی آن ناشی شده است (Tanhaei, 2012: 60-66).

^۳ sensitive paradigmatic concepts

^۴ این مفهوم "محقق ساخته" و "بازمفهوم‌سازی" شده است (نگارنده).

اهمیت که در "هسته‌ی سخت"^۱ پارادایم‌های مکتبی و یا دستگاه‌های نظری موجود در آنها قرار گرفته و از طریق پیکربندی درهم تنیده در سطوح چهارگانه‌ی هستی‌شناسی، روش‌شناسی، ایستایی‌شناسی و پویایی‌شناسی، سبب استواری و معناداری آنها می‌شود، و هر گونه "تعهد نظری" یا "تعهد پارادایمی" منوط به تعهد به این مفاهیم بنیانی است که در دل مفروضات مسلّم جای گرفته است.^۲ بنابراین ضرورت دارد در فرماسیون رویکرد پارادایمی، مفاهیم یا عناصر مهم و اساسی و حسّاس مورد توجه قرار گرفته، و گام‌های پژوهشی، تحلیل و خصوصاً تبیین (در منطقه‌ی A معرفت‌شناختی) با استفاده از این مفاهیم صورت گیرد. در ذیل به برخی از مهم‌ترین مفاهیم حسّاس پارادایم "تفسیرگرایی متأخر" که در فرماسیون رویکرد پارادایمی مهم و اساسی بودند، اشاره می‌شود:

خود: یکی از مهم‌ترین عناصر در پارادایم تفسیرگرایی مفهوم "خود"^۳ یا *Self* است که از برآیند دیالکتیکی میان عناصر "*I*" و "*Me*"^۴ به وجود می‌آید و می‌تواند در اشکال مختلف آن اعم از خود فردی، خود گروهی یا اجتماعی، خود جمعی یا ملی، ... بروز و ظهور یابد. اهمیت این عنصر در مطالعات توسعه‌ای مرتبط است با اهمیت "انسان جدید یا مدرن" در "تحولات توسعه‌ای جدید" و هم‌فراخوانی آنها. مید در خصوص اهمیت این هم‌فراخوانی آورده: «تغییراتی که ما در نظم اجتماعی پدید می‌آوریم الزاماً ایجاد تغییراتی در "خود"های ما را نیز ناگزیر می‌کند؛ بنابراین روابط میان بازسازی اجتماعی و بازسازی خود یا شخصیت دوجانبه یا متقابل و ذاتی است» (Mead, 1974:308-309).

^۱ Lakatos، مفهوم پارادایم در دستگاه نظری کوهن را "برنامه‌ی پژوهشی" نامیده و آن را به دو بخش "هسته سخت" و "کمربند حفاظتی" تقسیم می‌کند. ایشان معتقد هستند که هسته سخت به مثابه ارکان و اصول هر پارادایم به‌عنوان امر مسلّم و پذیرفته شده است و هر گونه تغییر یا اصلاح در کمربند حفاظتی و مفروضات فرعی موجود در آن رخ می‌دهد (Chalmers, 2013: 97-102).

^۲ تعریف "محقق ساخته" است.

^۳ نمود عینی و جامعه‌شناختی "خود یا *self*" به‌عنوان یک مفهوم معرفت‌شناختی، "کنشگران" یا انسان با ویژگی‌های هویتی آن است که بازیگران اصلی حیات اجتماعی هستند (نگارنده).

^۴ از نظر تنهایی (۱۳۷۴، ۱۳۹۱، ۱۳۹۸) مید برای مفاهیم من اندامی یا *Organic-I* و من اجتماعی یا *Social-Me*؛ مفاهیم *I* و *Me* را به کار برده که در کج‌فهمی آثار ترجمه‌ای این دو مفهوم مکتبی و تخصصی دستگاه نظری Mead از مفاهیم من فاعلی یا *Subjective-I* و من مفعولی یا *Me-Objective* استفاده شده که اشتباه بوده و سبب کج‌فهمی شده است (Tanhaei, 2019: 41-42؛ *Ibid*, 2012: 60-66).

در تأکید بر نقش آفرینندگی "خود" یا انسان در برسازی واقعیت‌های اجتماعی متعدد همچون تحولات توسعه‌ای، *Blumer* از انسان به‌عنوان "سازواره‌ای کنشگر"^۱ یاد می‌کند و معتقد است: «آدمی به‌عنوان سازواره‌ای در نظر گرفته می‌شود که نه تنها نسبت به دیگران در سطح غیر نمادی واکنش نشان می‌دهد، بلکه به‌عنوان فردی که برای دیگران اشاره‌هایی می‌سازد و اشاره‌های آنان را تفسیر می‌کند شناخته می‌شود. آدمی این کار را، همانگونه که *Mead* با تأکید نشان داده است، تنها با توجه به داشتن "خود" انجام می‌دهد» (*Blumer, 2019: 24-25*).

هم‌کنشی‌های اجتماعی: در "دوره نمادی"^۲ از تاریخ بشر؛ "اقدامات پراگماتیستی کنشگران" یا "خود" در پیشبرد تحولات اجتماعی، نه در خلاء بلکه در بستر اجتماعی و در راستای "کنش‌های اجتماعی متقابل" ساخته و پرداخته می‌شود که در پارادایم تفسیرگرایی بدان "هم‌کنشی‌های اجتماعی" می‌گویند. *Mead (1974)* "هم‌کنشی‌های اجتماعی" جوامع را در سه دسته‌ی «دیالکتیک خود، دیالکتیک بازنگری و دیالکتیک جامعه» سنخ‌بندی کرده و *Blumer (1969)* متناسب با سطوح دوگانه "کنش متقابل اجتماعی" در اندیشه‌ی *Mead* که عبارت است از؛ "گفتگوی ایماها"^۳ (درک معانی ایماها) و "استفاده از نمادهای مهم"^۴ (درک معانی نمادها و معانی مهم)، سطوح دوگانه کنش متقابل را تحت عنوان "هم‌کنشی نمادی"^۵ و "هم‌کنشی نانمادی"^۶ نامیده است.

تفسیر: "تفسیر" به‌عنوان یکی از ویژگی‌های گوهری انسان، از مهم‌ترین عناصر "معرفت‌شناختی اجتماعی" است که در دیالکتیک عناصر "ذهنی و عینی" به وجود آمده، بر مناسبات بعدی جامعه تأثیر گذاشته، و مهم‌ترین عامل تفکیک پارادایم "تفسیرگرایی" از

^۱ the human being as an acting organism

^۲ از منظر معرفت‌شناختی و با توجه به رهنمون *Mead & Blumer* می‌توان دوره‌بندی تاریخ را در دوگانه "دوره نانمادی" و "دوره نمادی" سنخ‌سازی کرد. دوره نانمادی دوره‌ای از تاریخ است که هنوز "خود" در انسان شکل نگرفته است و همچنین زبان به‌عنوان عنصر ارتباط بین انسانی شکل نگرفته و به قول *Mead* محور فهم و عمل "گفتگوی ایماها" است. اما در دوران نمادی "خود" شکل گرفته و از طریق زبان و درک و فهم مشترک از معانی نمادهای تعریف شده در زندگی جمعی و تفسیر آنها با در نظر گرفتن موقعیت، انسان دست به کنش می‌زند. به عبارتی انسان با "استفاده از نمادهای مهم" دست به کنش متقابل می‌زند (*Tanhaei, 2012: 122-140*).

^۳ conversation of gestures

^۴ the use of significant symbols

^۵ symbolic interaction

^۶ non symbolic interaction

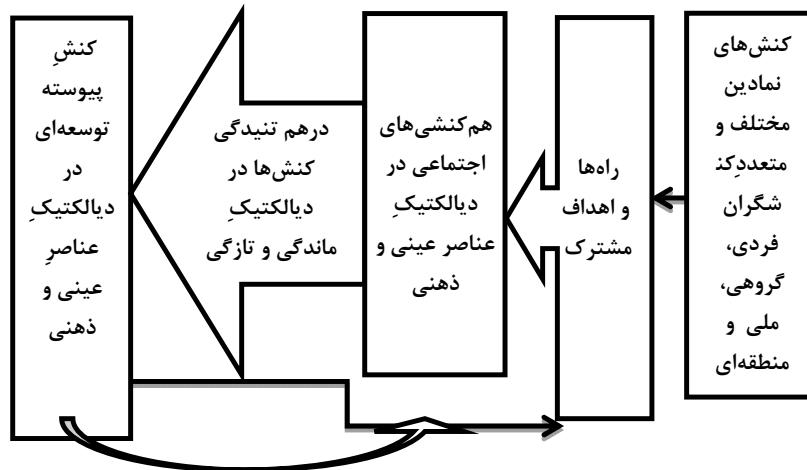
سایر پارادایم‌های "عوامل‌گرایی" و "متغیرگرایی" است. در اهمیت این عنصر *Blumer* معتقد است که: «انسان با قوه‌ی طبیعی و ممتاز خویش می‌تواند در برابر عوامل مختلف به تفسیر نشسته و از تعین یک جنبه‌ی آنها در امان بماند. فرایند تفسیر به این معنا است که افراد با اشاره به معانی مشترک جمعی در موقعیت، و پیش‌بینی نگرش دیگران به بررسی عمل‌گرایانه موقعیت پرداخته و بر اساس تفسیری که از موقعیت به دست می‌دهند، موفق به انجام کنش نمادی می‌شود» (*As cited in Tanhaei, 2012: 532*). بنابراین کنش‌ها و هم‌کنش‌های موجود در جامعه در اشکال مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی برآیندی از فرایند تفسیری است که کنشگر با کمک دو رخداد یا رویکرد دیالکتیکی (خود و بازنگری) به انجام می‌رساند و موفق به "برسازی کنش"^۱ می‌شود.

کنش پیوسته: در تفسیرگرایی یکی از مفاهیم مهم که سایر مفاهیم مکتبی همچون؛ "خود، هم‌کنشی و تفسیر" در راستای آن مفهوم‌سازی شده، مفهوم "کنش پیوسته" است، و اشاره دارد به "مفهوم مکتبی" یا پارادایمی از "مفهوم تحلیلی" یا عام یا فرامکتبی "ساخت اجتماعی"^۲. "کنش پیوسته" از "کنش متقابل اجتماعی" در هم تنیده در گذر تاریخی به وجود می‌آید. تنهایی در تعریف "کنش پیوسته" معتقد است: «کنش پیوسته یعنی سازمان جامعه‌ای کنش‌های مختلف مردم یا شرکت کنندگان متفاوت که به کنش‌های جداگانه‌ی تک‌تک کنشگران قابل تقسیم نمی‌باشد» (*As cited in Nazeri, 2019: 31-32*)؛ بنابراین هر کنش نمادی، در صورت دنبال کردن راه‌ها و اهداف مشترک و جمعی، به سلسله کنش‌های اجتماعی که سازنده جوامع بشری هستند، تبدیل می‌شود، و در صورت سازمان‌یافتگی و استمرار، کنش‌های در هم تنیده به "کنش پیوسته"^۳ تحول می‌یابد، که معادل مفهوم "ساخت اجتماعی" در سایر مکاتب جامعه‌شناسی می‌باشد. نمایه‌ی ذیل فرایند برسازی "کنش پیوسته‌ی توسعه‌ای" را نشان می‌دهد:

^۱ act constructing

^۲ در اینجا به دو تعریف "ساخت اجتماعی" در شکل تحلیلی یا فرامکتبی و مکتبی یا پارادایمی اشاره می‌شود: تنهایی در "تعریف تحلیلی" از ساخت آورده: «مجموعه روابط متقابل اجتماعی نسبتاً پایدار در نظام نهادینه شده تقسیم کار اجتماعی» (*Tanhaei, 2013: 151*). در لغت‌نامه "دیکشنری جدید از جامعه‌شناسی" در "تعریف مکتبی" از ساخت اجتماعی آمده: «ساخت اجتماعی یعنی آن دسته از روابط اجتماعی بنیادی که شکل اساسی هر جامعه را تعیین کرده و محدوده سازمانی و مشروع افراد را برای "کنش اجتماعی" تعریف می‌کند» (*Mitchell, 1979: 517*).

^۳ joint action



نمایه ۳: فرایند شکل‌گیری کنش پیوسته توسعه‌ای و تأثیر و تأثیر آن با واقعیت‌های اجتماعی
Index 3: The Process of Forming a "Developmental Joint Action" and Its Impact with Social Facts

از آنجا که "کنش پیوسته‌ی توسعه‌ای" حاصل تاریخی "هم‌کنشی‌های اجتماعی" است، برای فهم آن در دوران جدید ضرورت دارد تا چگونگی شکل‌گیری آن به‌عنوان یک واقعیت اجتماعی در سطح کلان یا مولار^۱، در بستر تاریخی مورد واکاوی قرار گیرد. در حقیقت تحولات توسعه‌ای در نهایت خود را در قالب یک کلیت که همان "کنش پیوسته توسعه‌ای" است، نشان می‌دهد و از طریق فهم مکانیزم و دینامیزم آن است که می‌توان مسائل مختلف آن را مورد بررسی و فهم قرار داد. بعد از مشخص شدن رهیافت پارادایمی و مشخص کردن مفاهیم حساس آن متناسب با موضوع پژوهش، می‌بایست رویکرد پارادایمی پژوهش پیکربندی شده و با ترسیم مدل پارادایمی پژوهش فرایند پژوهش، از طریق آن هدایت شود. این پیکربندی و ترسیم، نیازمند عناصری از خلاقیت و تخیل جامعه‌شناختی است و همچنین ابزارهایی که بتوان با آن مفاهیم مختلف و عناصر حساس عناصر را درهم تنیده کرد.

رهاشده‌گی و تهوور معرفتی: مفهومی محقق ساخته است برای "کنشگریِ خلاقانه انسان"ها و تهوور معرفتی و رهاشده‌گی آنها از سیطره معرفتیِ گفتمان‌های معرفتیِ پیشین،

¹ molar

هژمونیک و جا افتاده از طریق داشتن میزان معناداری از شک، کنجکاوی، دگراندیشی، نواندیشی، تحول‌گرایی و مفروضاتِ متهورانه برای گذار از وضع فعلی به موقعیت‌های بعدی و رو به جلو، مانند کنشگریِ افرادی همچون مانی، سقراط، اسپارتاکوس، گاليله، امیرکبیر و ... در تاریخ حیات اجتماعی بشر. بنابراین "تهور معرفتی" عبارت است از داشتنِ میزانی معناداری از "واریانسِ معرفتی" از نظم و معرفتِ هژمونیک و جا افتاده و همچنین باورها و تفاسیر سنتی و ارائه ایده‌ها و برنامه‌های تحول‌گرایانه در حیات اجتماعی و در راستایِ گوهر انسانیِ بشر.

خلاقیتِ پارادیمی در فرماسیون رویکرد پارادیمی

در پیکربندی رویکرد پارادیمی مهم‌ترین "تاکتیکِ روش‌شناختی" عبارت است از استفاده از تکنیک‌های "خلاقیتِ پارادیمی" و "تخیلِ جامعه‌شناختی" در هم‌فراخوانیِ دیالکتیکی با یکدیگر، چرا که: با "خلاقیتِ پارادیمی" است که با نبوغ و توانایی علمی در فهم مفروضاتِ مسلّم پارادیمی و مفاهیم حساسِ آن در جستارهای چهارگانه‌ی هستی‌شناختی، روش‌شناختی و ... می‌توان دست به پیکربندیِ "رویکردِ پارادیمی" زد. "تخیلِ جامعه‌شناختی" به‌عنوان چارچوبِ Mills (1978) در حل مشکل جامعه‌شناسی علمی و ترسیم مرزهای بین رشته‌ای آن این فایده را دارد که: «می‌تواند جامعه‌شناس را کمک کند تا وقایع تاریخی کلان و گسترده را با توجه به معانی مختلفی که در زندگی درونی تجربه می‌کند و در سرگذشت عینی و تاریخی برای افراد گونه‌گون رخ می‌دهد بفهمد» (As cited in Tanhaei, 2012: 474). "تخیلِ جامعه‌شناسی از نظر Giddens مستلزم «توانایی دور ساختن اندیشه از جریان‌های عادی زندگی روزانه برای از نو نگریستن به آنهاست» (Giddens, 2003:43) و در دیدگاه Tanhaei عبارت است از: «تصورسازی جامعه‌شناسانه از هر پدیده، به گونه‌ای که بتوان آن را در تمام حالات پویایی و تاریخی و در تمام سطوح نظم‌شناسی زندگی واقعی، که مورد ادراک پژوهش قرار می‌گیرد، نگریسته و مطالعه نمود» (Tanhaei, 2013: 99)؛ بنابراین به زبان ساده می‌توان گفت که در پژوهش‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه‌ای مثل ایران، "تخیلِ جامعه‌شناختی" عبارت است از بکارگیری هم‌فراخوان از "تخیلِ جامعه‌شناختی" و "خلاقیتِ پارادیمی" تا بتوان در تصویرسازی منطقی و عینی از مکانیزم و دینامیزم واقعیت‌ها و معناداری آنها، تصویر کلی و روشن ارائه داد. در "تخیلِ جامعه‌شناختی" مهم‌ترین عناصر نظری و مفهومی

که در شناسایی پارادایم‌ها و دستگاه‌های نظری به‌عنوان "مبانی پایه" محسوب می‌شود عبارت است از^۱:

۱. فهم نظری از رشته‌ی علمی و دسته‌بندی مکاتب مختلف درون آن (مدل‌های دسته‌بندی).

۲. فهم نظری از مکتب پارادایمی که بدان تعهد نظری وجود دارد و نسبت‌شناسی یا رابطه‌شناسی آن با رشته‌ی علمی.

۳. فهم اصول و مفروضات مسلّم پارادایم مکتبی در جستارهای چهارگانه‌ی تخیل جامعه‌شناختی نظری و تفکیک آن با اصول بنیادین (فرامکتبی) رشته‌ای.

۴. شناسایی و فهم نظری از دستگاه‌های نظری مرتبط و همسو با پارادایم مکتبی، شناسایی تبار نظری آنها، ارتباط‌شناسی آنها با یکدیگر و همچنین ارتباط‌شناسی آنها با پارادایم مکتبی.

۵. فهم نظری مفاهیم مکتبی پارادایم مکتبی و دستگاه‌های نظری آن و تفکیک مفاهیم مکتبی با مفاهیم تحلیلی رشته‌ای.

در کنار هم‌فراخوانی دیالکتیکی "خلاقیّت پارادایمی" و "تخیل جامعه‌شناختی"، مهم‌ترین ابزارهای نظری در فرماسیون رویکرد پارادایمی عبارت است از بهره‌گیری از رهنمون‌شش‌گانه‌ی "پژوهش نظری" که در ارتباط با استراتژی پژوهش، از دوگونه‌ی "معرفت‌شناسی نظری"^۲ و "ویرایش نظری"^۳ آن استفاده شده است؛ در اهمیت "رشی تاریخی" در پژوهش‌های معرفت‌شناسانه، همانطور که *Stuart Mill* گفته؛ پدیده‌های اجتماعی را باید بر حسب تاریخ تبیین کرد و باید هر کدام از مراحل تاریخی را به مثابه محصولی از گسترش‌های قبلی به معرفت درآوریم (Popper, 2017). اهمیت "معرفت‌شناسی نظری" مرتبط است با اتخاذ رهیافت دیالکتیکی در مطالعه‌ی واقعیت‌ها بر اساس هم‌فراخوانی عناصر ذهنی و عینی جامعه، بنابراین "معرفت‌شناسی نظری" چون رویکردی متمایل به "رویکرد تاریخی" دارد، با توجه به پژوهش "تحولات توسعه‌ای" در بستر تاریخ اجتماعی ایران، می‌تواند در امر پژوهشی بسیار سودمند واقع شود. "ویرایش نظری" عبارت است از: «اصلاح، تغییر، پیرایش و یا حذف و اضافه نمودن یک یا چند

^۱ عناصر نظری و مفهومی مذکور "محقق ساخته" بوده و با عنایت به مدل "تخیل جامعه‌شناختی نظری" مفهوم‌سازی شده است.

^۲ theoretic genealogy

^۳ theoretic modification

عنصر در هر دستگاه نظری است تا بتوان با ویرایش و یا بازچیدمانی آن نظریه را در موقعیت‌هایی متفاوت، و در ابتدا ناکارآمد، بکار بست و ضمن استفاده از امتیازات و ارزش‌های نظری آن، ناکارآمدی را نیز بهبود داد و کارهای تازه‌ای برای آن نظریه ایجاد نمود» (Tanhaei, 2013: 375). در جدول زیر هم‌سنجی گام‌های روش‌شناختی در "ویرایش نظری" و پیکربندی رویکرد جدید در "تحولات توسعه‌ای" نشان داده شده است:

جدول ۳: هم‌سنجی گام‌های روش‌شناختی در "ویرایش نظری" و پژوهش "تحولات توسعه‌ای ایران"

Table 3: Comparison of Methodological Steps in "Theoretical Editing" and Research "on Iran's Developmental Transformations"

مراحل روش‌شناختی در ویرایش نظری (استقرایی)	مراحل بررسی تحولات توسعه‌ای در رویکرد پارادیمی جدید	مراحل
مشخص نمودن مسئله در دست پژوهش، در شکل خاص تاریخی آن - تبدیل آن به موضوع جامعه‌شناختی یا مفهوم عام جامعه‌شناختی نظری	چرایی موانع و تنگناهای تحولات توسعه‌ای ایران در دوران جدید - «رهیافت تفسیرگرایی بر جامعه‌شناسی مسائل و تنگناهای معرفت‌شناختی تحولات توسعه‌ای ایران»	گام اول و دوم
تبدیل مفاهیم عام جامعه‌شناختی به عناصر معرفت‌شناختی دیالکتیکی	تبدیل تحلیل‌های جامعه‌شناسان در خصوص مسائل مرتبط با تحولات توسعه‌ای به عناصر پنجگانه معرفت‌شناختی	گام سوم
انتقال عناصر دیالکتیکی مسئله در دست پژوهش به پارادایم و یا دستگاه نظری مورد نظر	طرح عناصر پنجگانه معرفت‌شناختی تأثیرگذار در تحولات توسعه‌ای در چارچوب تفسیرگرایی	گام چهارم
پیکربندی رویکرد پارادیمی جدید برای بررسی واقعیت در چارچوب رهیافت پارادیمی	پیکربندی رویکرد "تفسیری توسعه" برای بررسی تحولات توسعه‌ای	گام پنجم
تبدیل عناصر دیالکتیکی موجود در رویکرد پارادیمی به مفاهیم عام جامعه‌شناختی برای تحلیل	تبدیل عناصر خود دیالکتیکی، کنش پیوسته و ...، موجود در رویکرد "توسعه دیالکتیکی تفسیرگرا" به مفاهیم انسان جدید، ساخت اجتماعی توسعه‌ای و ... برای تحلیل مسائل توسعه‌ای	گام ششم
تبدیل مفاهیم عام جامعه‌شناختی به مفاهیم خاص جامعه‌شناختی در دستگاه نظری مورد نظر برای امر "تبیین"	تبدیل عناصر مهم انسان، کنش متقابل آنها و ویژگی‌های ساخت اجتماعی در تحولات توسعه‌ای، برای "تبیین" در قالب مفاهیم و عناصر حساس پارادیمی در منطقه A معرفت‌شناختی	گام هفتم

پیکربندی رویکرد "تفسیری توسعه" در بررسی تحولات توسعه‌ای ایران:

با وجود رویکردهای پژوهشی مختلف کلاسیک و متأخر در بررسی تحولات توسعه‌ای مانند: رویکردهای نوسازی، وابستگی، نظام جهانی، پسااستعمار، فمینیستی و ...، در کنار مواردی مانند؛ اکتشافی بودن و معرفت‌شناسانه بودن پژوهش، تعهد پارادایمی به تفسیرگرایی (با توجه به منطقه‌ی A معرفت‌شناختی)، بنا به دلایلی همچون؛ نادیده گرفته شدن عنصر کنشگران، هم‌کنشی‌های اجتماعی و عناصر حساس معرفت‌شناختی، و نامتناسب بودن مفروضات هستی‌شناختی یا روش‌شناختی رویکردهای مذکور با استراتژی کنش‌پژوهشی، ضرورت داشت تا "رویکرد جدیدی"^۱ پیکربندی شود که "انسان‌گرایانه و ریشه‌ای" بوده، و بتواند با تمرکز بر عنصر "کنشگران"، مطالعات "معرفت‌شناختی" را در بررسی "مسائل توسعه‌ای" پوشش نظری دهد.

مهم‌ترین مؤلفه‌های این رویکرد که تحت عنوان "رویکرد تفسیری توسعه" مفهوم‌سازی شد، متأثر از مفروضات مسلّم "پارادایم تفسیرگرایی متأخر" در جستارهای هستی‌شناختی^۲ و روش‌شناختی^۳، و همچنین مفاهیم حساس پارادایمی آن همچون؛ خود، تفسیر، کنش پیوسته و ... بود؛ در "رویکرد تفسیری توسعه" و در جستار "هستی‌شناختی" آن، نوع نگاه و تعریف انسان‌شناختی^۴ به عناصر سه‌گانه «انسان، جامعه و روابط متقابل انسان و جامعه»، مد نظر بوده و محوری است. در دستگاه نظری Mead، "خود" به‌عنوان نمود معرفت‌شناختی عنصر "انسان" دارای ویژگی‌های مختلفی بوده، که مهم‌ترین آن عبارت است از اینکه: «"خود" یک فرایند پیش رونده و پیوسته است، و همیشه حامل تغییرات تجربی و تاریخی است» (Zeitlin, 1973: 225). در خصوص عنصر "انسان" تنهایی معتقد است که از بین چهار رویکرد: روسویی، هابسی، لاکي و اسپینوزایی نسبت به "انسان"، محور پارادایم تفسیرگرایی بر دیدگاه "اسپینوزایی" مبتنی است و آن: «انسان را موجودی می‌داند که رفتار او بر اساس آگاهی او قابل تعریف است. کژآگاهی آدمی را زیر سلطه شورهای اجتماعی بیگانه نسبت به نیازهای آدمی می‌برد، و در برابر، آگاهی از

^۱ ایده اولیه و هسته اصلی مفهومی این رویکرد که متأثر از پارادایم تفسیرگرایی آمریکایی (تفسیرگرایی متأخر) و تحت عنوان "رویکرد تفسیری توسعه" بازمفهوم‌سازی شده؛ متأثر از یک سلسله سخنرانی تحت عنوان "توسعه از دیدگاه تفسیرگرایی" می‌باشد که در سال ۱۳۹۴ در انجمن جامعه‌شناسی ایران و در نشست گروه تفسیرگرایی ارائه شد.

^۲ ontology

^۳ methodology

^۴ anthropological

نیازهای حقیقی آدمی، شرط برپاسازی جامعه‌ای انسانی است» (Tanhaei, 2013: 114). عنصر "جامعه"، از نظر Blumer مرتبط است با گوهر جامعه یا زندگی اجتماعی که عبارت است از "کنش واقعی مردم در زندگی طبیعی، روزمره یا تاریخی آنها"، و "روابط متقابل انسان و جامعه" گویای این است که کنش متقابل اجتماعی، نه در میان اشکال یا عناصر سازنده ساخت یا سازمان، بلکه در میان کنشگران رخ می‌دهد. از نظر ایشان "کنش متقابل نمادی" عبارت از فرایندی است که هر فرد در آن با آگاهی و تفسیرگری در سرنوشت تاریخی خود دخالت کرده و با توجه به کنش دیگران و تفسیر خویشتن به نسبت هر موقعیت، کنش خویش را آگاهانه می‌سازد.

این رویکرد در جستار "روش‌شناختی"، از چندین "تبار نظری"^۱ مانند: پروسسوالیسم^۲ یا فرایندگرایی، دیالکتیسیسم^۳، پراگماتیسم^۴ و اگزیستانسیالیسم^۵ متأثر است، و در پژوهش‌های اجتماعی خویش از مدل‌های دیالکتیکی و "تجربه‌گرایی تند"^۶ و^۷ Gurvich (1972). رهیافت طبیعت‌گرایانه و "جامعه‌شناسی فرود به زمین"^۸ و^۹ Blumer (1969). مدل حد وسط یا میان‌دامنه و "انگاره‌ی شگرف‌یابی یا سرنوشتی"^{۱۰} و^{۱۱}

¹ theoretical origins

² processalism

³ dialecticism

⁴ pragmatism

⁵ existentialism

⁶ hyper-empiricism

^۷ بر اساس این رهیافت روش‌شناختی، گورویچ معتقد است هیچ‌گونه پیش‌فرضی را نمی‌توان در فرایند یک پژوهش علمی پذیرفت. از این روی، باید تمام نیروها صرف کشف "واقعیت مبتنی بر تجربه" (Balandier, 1974: 9-18).

⁸ down-to-earth

^۹ اشاره دارد به رعایت اصل واقع‌گرایی در بررسی‌های علمی و اینکه مطالعه متمرکز شود بر دنیای طبیعی زندگی و رفتار گروهی؛ (Blumer (1969) معتقد است: «کنش متقابل‌گرایی نمادی (در روش طبیعت‌گرایانه) مسائل خور را در این دنیای طبیعی جای می‌دهد، مطالعات خود را در همین دنیای واقعی به انجام می‌رساند و تفسیرهایش را از چنین مطالعات طبیعت‌گرایانه‌ای بر می‌گیرد» (Tanhaei, 2009: 123, 2012: 549).

¹⁰ the serendipity pattern

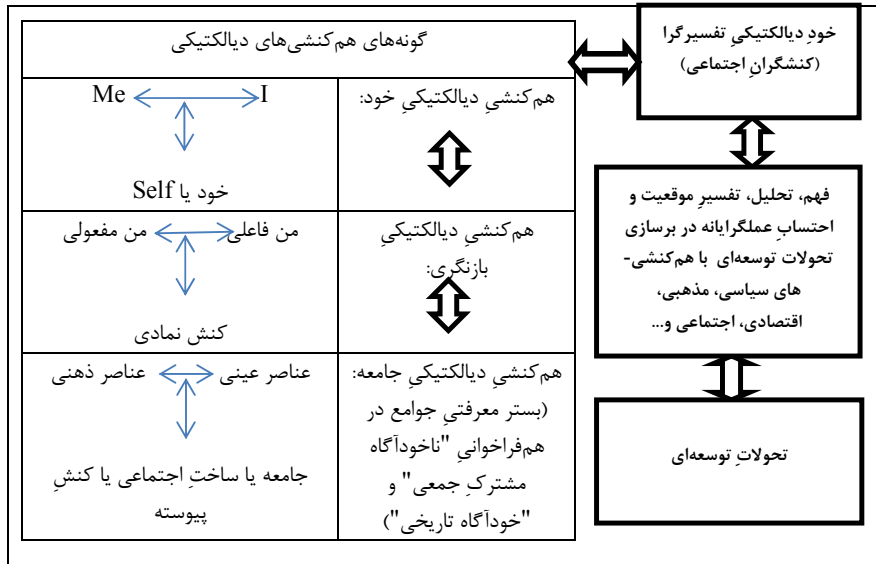
^{۱۱} این رهیافت روش‌شناختی اشاره دارد به آمادگی پژوهشگر در مواجهه با مسائل پیش‌بینی نشده، نامعمول و عجیب، و هدایت پژوهش به سمت نکات نو و تازه. به عبارتی پژوهش: «نه فقط فرضیاتی که از نظریه‌ها استخراج شده‌اند را می‌آزماید، بلکه فرضیات تازه‌ای که راه‌های تازه‌ای در علم می‌گشایند، را نیز مطرح می‌کند ... فرایند تحقیق عبارت است از فرایند هدایت‌کننده به سوی ناشناخته‌ها، خود را آماده دریافت

Merton (1968) بهره جسته است. از مهم‌ترین اصول این رویکرد می‌توان به موارد زیر اشاره کرد^۱:

۱. توسعه آغاز و پایان ندارد، بنابراین رویکردی دیالکتیکی و فرایندی است؛ ۲. توجه به تفاوت‌های فردی و محوریت اصل تفکیک یافتگی معنایی و پیچیده‌تر و وسیع‌تر شدن ساختار؛ ۳. گسترش بخشی به سلايق مردم در چارچوب دموکراسی اجتماعی؛ ۴. در توسعه دیالکتیکی انسان و طبیعت از هم جدا نیستند؛ ۵. توسعه در معنای فرامکتبی آن همان "فرصت‌کنش" است؛ ۶. در توسعه تفسیرگرا، دوآلیته‌یی به نام "ساختار" و "عاملیت" وجود ندارد؛ ۷. توسعه می‌بایست متوازن با نگاه مردم حرکت کند و به جای تغییرات ناگهانی، نیاز به انقلاب آگاهی و نگاه است؛ ۸. توسعه یک پروسه تمام‌گرایی (واقعیت اجتماعی تام‌گروپی) است که همه اجزا آن می‌بایست هم‌فراخوان و با هم پیش رفته و با محوریت اصل "تفسیر" به "اخلاق تفکیک‌یافتگی" - که محور تحولات توسعه‌ای است - برسند. در نمایه‌ی ذیل خطوط کلی "رویکرد تفسیری توسعه" آورده شده است:

پدیده‌های شگرف و ناباورانه کردن. این پدیده‌های شگرف می‌توانند از سر تصادف یا به دلیل هوشمندی و دقت پژوهشگر کشف گردد» (*Merton, 1968:157-171*).

^۱ این اصول از کتاب "*Interpretive Sociology of Development*" تألیف *Nazeri (2019)* استخراج شده است.



نمایه ۴: رابطه‌شناسی عناصر "حساس پارادیمی" در "رویکرد تفسیری توسعه"

Index 4: The Relationship of the "Sensitive Elements" of the Paradigm in the "Interpretive Approach to Development"

همان‌گونه که در نمایه بالا نشان داده شده، بر اساس رویکرد "تفسیری توسعه"، در هم‌فراخوانی گونه‌های سه‌گانه‌ی هم‌کنشی‌های دیالکتیکی است که عنصر "خود دیالکتیکی تفسیرگرا" به‌عنوان نمود معرفت‌شناختی "کنشگران اجتماعی" بروز و ظهور می‌یابد و در صورت قرار گرفتن در "منظومه‌ی معرفتی" متناسب با "تحول‌گرایی" و "تحول‌جویی"، می‌تواند به رسالت تاریخی خویش در برسازی "تحولات تمدنی و توسعه‌ای" جامعه‌ی عمل بی‌پوشاند، در حالیکه به خاطر سیطره‌ی پارادایم "عوامل‌گرایی" به جای پارادایم تفسیر‌گرایی، چنین عنصر معرفتی در پژوهش‌های فرهنگی و اجتماعی ایران مورد غفلت قرار گرفته و بطور شایسته بدان پرداخته نشده است. بنابراین در این پژوهش مسائل و چالش‌های تحولات توسعه‌ای ایران در چارچوب "رویکرد تفسیری توسعه" از منظر "کنشگران اجتماعی" و هم‌کنشی‌های اجتماعی آنها مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

مدل پارادایمی پژوهش در تحولات توسعه‌ای ایران

بعد از مشخص کردن و ارائه‌ی مفروضاتِ مسلّم رویکرد پارادایمی، "مدل پارادایمی" و عناصرِ حسّاسِ تحلیلیِ آن ترسیم شد. از آنجا که فرایند ساختارشدگی^۱ "کنش پیوسته‌ی توسعه‌ای" به‌عنوان واقعیتِ اجتماعیِ کلان، در "بستر و زمینه‌ی اجتماعی" شکل می‌گیرد، فهم مکانیزم و دینامیزم آن مرتبط بود با فهم بستر و بنای بزرگتر اجتماعی. در معرفی "روش همسنجی"^۲ به‌عنوان یکی از ابزارها و لوازم روش‌شناختی مطالعات جامعه‌شناسی کلان، Blumer^۳ چنین مطالعاتی را نیازمند فهم "بستر اجتماعی" می‌داند. "بستر و زمینه‌ی اجتماعی" از طرف اندیشمندان مختلف تحت عناوین متعددی بکار گرفته شده، مانند: "بنا و بستر اجتماعی"^۴ و همچنین "فرایند اجتماعی بزرگتر"^۵ (Blumer, 1969)، جامعه‌^۶ (Mead, 1974)، چارچوب^۷ (Goffman, 1974)، اپیستمه^۸ (Foucault, 2019)، سپهر^۹ (Toffler, 2014) و در این پژوهش با عنوان "منظومه‌ی معرفتی" مفهوم‌سازی شده، و بر اساس تعریف "محقق‌ساخته" اشاره دارد به: بستر و بنای بزرگتر اجتماعی که در جستارهای مختلف هستی‌شناختی، روش‌شناختی، ایستایی‌شناختی و پویایی‌شناختی دارای پیکربندی خاص و متمایزی نسبت به دوره‌های قبلی و بعدی بوده، و سبب می‌شود که با شکل‌گیری معانی و آگاهی خاصی نسبت به اعیان سه‌گانه (فیزیکی، اجتماعی و انتزاعی)، نوع خاصی از "تجارب زیسته" برای فهم، تفسیر و عمل کنشگران برسازی شده، و تحولات توسعه‌ای متناسب با آن کنش‌سازی شود.

در تحولات توسعه‌ای "منظومه‌ی معرفتی" این کارکرد را داشته که با پروراندن عناصر مختلف تأثیرگذار در فرایند تحولات توسعه‌ای، در برسازی تربیتی "کنشگران اجتماعی" خلاق و نوآور در بطن جامعه، در برسازی واقعیت‌های توسعه‌ای در دیالکتیک عناصر ذهنی و عینی نقش مهمی ایفا کرده است. ویژگی مهم این منظومه بر اساس مبانی و مفروضات

¹ merging

² comparative

^۳ برای مطالعات کلان جامعه‌شناسی، Blumer دو روش "همسنجی" و "سنخ‌آرمانی" را مهم و ضروری عنوان کرده است (Tanhaei, 2012: 568-575).

⁴ social setting

⁵ larger social process

⁶ social

⁷ framework

⁸ episteme

⁹ sphere

پارادایم "تفسیرگرایی" این است که بنا به ویژگی "فرایندی بودن" چنین ساختِ معنایی و تفسیری، مانند پروتئوس^۱ و هرگز دائمی نبوده و هر لحظه نو به نو شود:

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما بی‌خبر از نو شدن اندر بقا
عصر همچون جوی نو می‌رسد مستمری می‌نماید در جسد
(Molavi, 1925: 1/71)

بازیگران اصلی در هر ساختِ اجتماعی و منظومه‌ی معرفتی آن "کنشگران اجتماعی" است که تحت عنوان "خود دیالکتیکی تفسیرگرا" مفهوم‌سازی شده، و به عنوان برآیند نهایی بلوغ معرفتی گونه‌های سه‌گانه‌ی هم‌کنشی‌های دیالکتیکی (Mead (1974 یعنی: «دیالکتیک خود، دیالکتیک بازنگری و دیالکتیک جامعه»، می‌تواند در اشکال مختلف "خود فردی، خود گروهی، خود ملی" در جوامع نمود عینی یافته و سرمنشاء تحولات اجتماعی و توسعه‌ای باشد، اما همان‌طور که مرور اندیشه‌های بزرگان جامعه‌شناسی در مطالعه‌ی اکتشافی نشان داد؛ بروز و ظهور "انسان جدید" در سنخ "خود دیالکتیکی تفسیرگرا" در بالاترین حد از بلوغ معرفت‌شناختی‌اش نه در خلاء بلکه در بستر و "منظومه‌ی معرفتی" و با "عناصر ویژه‌ای" ممکن بود که در این پژوهش تحت عنوان "عناصر حساس معرفت‌شناختی" مفهوم‌سازی شد: «عناصری که در هم‌فراخوانی یکدیگر و در بستر منظومه‌ی معرفتی جامعه، سبب بروز و ظهور "خود دیالکتیکی تفسیرگرا" و بالندگی آن می‌شود تا با فهم، آگاهی، تفسیر، تحلیل موقعیت و با احتساب عمل‌گرایانه، در هر موقعیت و دوره‌بندی تاریخی، دست به فرایند "تمدن‌سازی" و هم‌کنشی‌های متناسب با آن زده و تحولات اجتماعی را هدایت کند». "عناصر حساس معرفت‌شناختی" از یک سو "فرامکتبی"^۴ هستند، چرا که به‌عنوان مهم‌ترین عناصر مکانیزم و دینامیزم تحولات

^۱ در اساطیر یونانی خدای دریاست که اشکال و صورت‌های مختلفی به خود می‌گیرد؛ «او {پروتئوس} هم از قدرت پیشگویی برخوردار بود و هم از قدرت تغییر شکل در هر زمان که اراده می‌کرد» (Hamilton, 2008: 48).

^۲ Proteus

^۳ متناسب با موضوع و عناصر پژوهشی آن، تعریف مذکور "محقق‌ساخته" است.

^۴ یعنی مفاهیمی که به یک پارادایم مکتبی خاص در جامعه‌شناسی تعلق ندارد: «مفاهیم تحلیلی یا فرامکتبی نظریه‌های جامعه‌شناختی، برای مثال، مفاهیم مقوله‌بندی و ابزاری شده هستند که هر موضوعی را در قالب خاص رشته جامعه‌شناسی معرفی می‌کنند» (Tanhaei, 2013: 142).

توسعه‌ای دوران جدید، از سوی اندیشمندان مکاتب مختلف علم جامعه‌شناسی و سایر رشته‌های علمی دیگر، مورد تأکید قرار گرفته، و از سوی دیگر به جای اینکه امری بومی و مختص جهان غرب باشند، عناصری "عام" و با نوع بشر در معنای "انسان‌شناختی" آن مرتبط هستند. به عبارتی این عناصر ارتباط تنگاتنگی با گوهر انسانی دارد و تمام تحولات بشری از ابتدا تا حال برای دستیابی به این عناصر و برآیندهای سیاسی، اقتصادی، مدنی و حقوقی آن صورت گرفته است. در این پژوهش برای تمایز "عناصر حساس معرفت‌شناختی" از عناصر مفهوم‌سازی شده‌ی مکتبی و بومی غرب که در مکاتب مختلف نظریه‌های اجتماعی تحت عنوان: اومانیزم، سکولاریسم، راسیونالیسم، ایندویدوآلیسم و لیبرالیسم به کار گرفته شده، این عناصر با توجه به ریشه‌ی زبان‌شناختی‌شان و در قالب "مفاهیم فرامکتبی" اومانیتته^۱ یا محوریت انسان در حیات اجتماعی، سکولاریته^۲ یا نگاه دنیوی به انسان، جامعه و روابط متقابل انسان و جامعه، راسیونالیته^۳ یا رویکرد عقلانی به زندگی اجتماعی، ایندویدوآلیته^۴ معادل با مفهوم "فرهنگ فردیت" و اتخاذ رویکرد فردگرایی اخلاقی و در معنای مثبت آن و لیبرالیته^۵ در معنای آزادی در معنای مثبت آن مفهوم‌سازی شده است. در نمایه‌ی ذیل رابطه‌ی "عناصر حساس معرفتی" با "عناصر حساس پارادایمی" در تحولات توسعه‌ای مدرن نشان داده شده است:

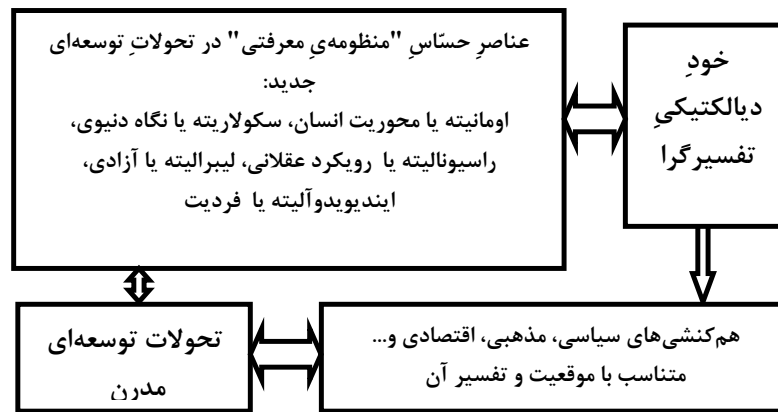
¹ humanity

² secularity

³ rationality

⁴ individuality

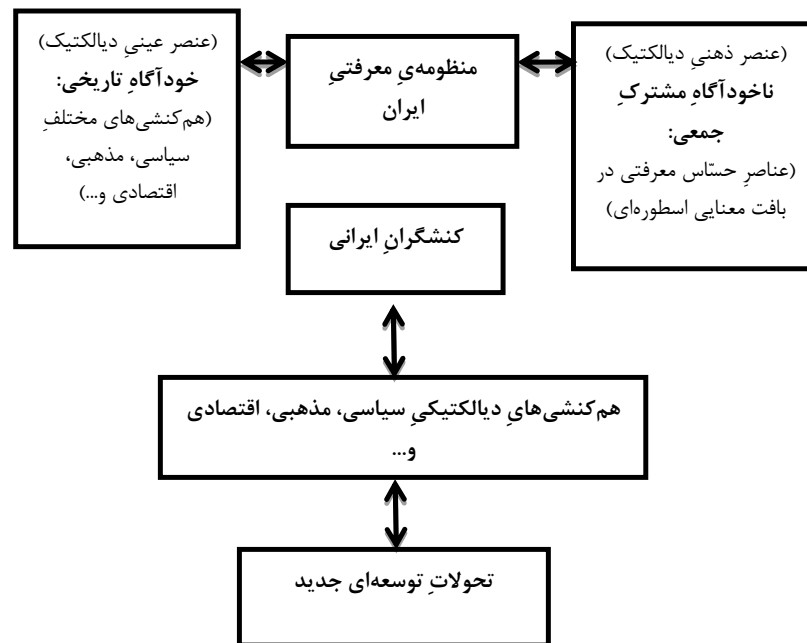
⁵ liberality



نمایه ۵: رابطه‌شناسی "عناصر حسّاس معرفتی" و "عناصر حسّاس پارادیمی" در تحولات توسعه‌ای جدید

Index 5: The Relationship between "Epistemic Sensitive Elements" and "Paradigm Sensitive Elements" in Developmental Transformations

همان‌طور که "تحلیل عنصری" و رابطه‌شناسی "عناصر معرفتی" و "عناصر پارادیمی" نشان می‌دهد؛ در "رویکرد تفسیری توسعه" واکاوی واقعیت‌های پراگماتیستی توسعه‌ای، می‌بایست در هم‌فراخوانی دیالکتیکی این عناصر و با محوریت "خود دیالکتیکی تفسیرگرا" یا همان "کنشگران اجتماعی" صورت می‌گرفت؛ کنشگرانی که هسته‌ی اصلی تحلیل‌های توسعه‌ای و ستون اصلی به پیش‌برندگی تحولات اجتماعی محسوب می‌شوند، بنابراین ضرورت داشت تا "مدل پژوهشی" با محوریت کنشگران اجتماعی و هم‌کنشی‌های آنها ترسیم شود. در نمایه‌ی ذیل "مدل پژوهشی" تحقیق نشان داده شده است.



نمایه ۶: مدل پارادایمی پژوهش در تحولات توسعه‌ای ایران

Index 6: A Paradigm Model of Research in Iran's Developmental Transformations

در چارچوب "مدل پژوهشی" بود که بررسی عملی و پراگماتیستی برای نشان دادن موانع و چالش‌های معرفتی در بروز و ظهور "خود دیالکتیکی تفسیرگرا" در برسازي "تحولات توسعه‌ای مدرن" در سطوح "ناخودآگاه مشترک جمعی" و "خودآگاه تاریخی" صورت گرفت؛ مباحثی که محور دومین بخش پژوهش یعنی "سطوح عملی" و پراگماتیستی را تشکیل می‌داد.

(ب) کاربردی "رویکرد تفسیری توسعه" در بررسی تحولات توسعه‌ای ایران (سطوح عملی و تاریخی)

از آنجا که فهم رفتاری و تفهیمی کنشگران ایرانی منوط به شناسایی و فهم "هم‌کنشی‌های اجتماعی" آنها در بستر تاریخی بود، قبل از ورود به مباحث تاریخی، انواع "هم‌کنشی‌های اجتماعی" تأثیرگذار در مناسبات اجتماعی ایران مورد سنخ‌سازی قرار

گرفت. در جدول زیر سنخ‌های مختلف "هم‌کنشی‌های اجتماعی" کنشگران ایرانی در سطوح "ناخودآگاه مشترک جمعی" و "خودآگاه تاریخی" نشان داده شده است.

جدول ۴: سنخ‌های "هم‌کنشی‌های اجتماعی" در بستر تاریخ تحولات اجتماعی ایران

Table 4: Types of "Social Interactions" in the Context of the History of Iran's Social Transformations

الف) سنخ‌های "هم‌کنشی‌های اجتماعی" و عناصر آن در سطوح "ناخودآگاه مشترک جمعی" ایران			
نوگرایی و نوستیزی	هژمونی شیوه‌ی تولیدی کهنه و مانده	سنت‌گرایی	تقدیرگرایی
ب) سنخ‌های "هم‌کنشی‌های اجتماعی" و عناصر آن در سطوح "خودآگاه تاریخی" ایران در دوران جدید			
هم‌کنشی‌های سیاسی	هم‌کنشی‌های مذهبی	هم‌کنشی‌های اجتماعی	هم‌کنشی‌های اقتصادی
کشتن و کور کردن شاهزاده‌ها	نزاع‌های مذهبی درون جامعه‌ای	هویت تاریخی چند تکه	انحصارات اقتصادی شاهانه
اخته کردن رقبای سیاسی	نزاع‌های مذهبی بین جوامعی	تضادهای قومیتی	اقتصاد چپاولی و غارتگریانه
زندگی و بوروکراسی حرمسرای	نماز جمعه و مسائل مرتبط با آن	تضادهای بین گروهی	تجمل، اتلاف و اسراف
فساد درباری (پیشکش - رشوه)	تضاد تصوف و فقه	تضادهای میان جوامعی (جنگ - طرد)	مسئله مالکیت
مصادره کردن و حذف نخبگان	تضاد فقه سیاسی و فقه مذهبی	هم‌کنشی‌های خرافی و اسطوره‌ای	راه‌های ارتباطی
سعد و نحس درباری و سلطنتی	تضاد سلطنت و فقها	ترس و خفقان مزمن	
	دعوی اخباری و اصولی	تفکرات خرافی	

اهمیت سنخ‌های هم‌کنش‌ها در این است که از طریق مطالعه و فهم مکانیزم و دینامیزم آنها بود که در سطوح "اسطوره‌ای" و "تاریخی"، عناصر "منظومه‌ی معرفتی" ایران و سازوکارها و چالش‌هایش در بروز و ظهور "خود دیالکتیکی تفسیرگرا" یا

"کنشگرانِ خَلّاق و متهوّر و نوآور" مورد شناسایی قرار گرفت؛ کنشگرانی که مهم‌ترین عناصرِ برسازي "تحولاتِ توسعه‌ای" و به پیش‌برندگي تاریخي محسوب می‌شوند.

۱. چالش‌ها و موانع معرفتي تحولاتِ توسعه‌ای ایران در "ناخودآگاه مشترکِ جمعی"

با عنایت به استنادهای ارائه شده در اهمیت "ناخودآگاه مشترک جمعی" بر قضاوت‌ها، احساسات و رفتارهای کنشگران و مناسباتِ بعدی هم‌کنشی‌های اجتماعی از فروید، یونگ، اشتراوس و ... (Wilson, 2004؛ Moren, 1988؛ Naderi Farsani, 2009؛ Strauss, 1988)؛ همچنین نقش و اهمیت بافتِ معنایی اسطوره‌ها در فهم مکانیزم و دینامیزم "ناخودآگاه مشترک جمعی" (Abazari, 2001؛ Moren, 1988؛ Malinowski, 2016؛ Strauss, 1988) برای بررسی "ناخودآگاه مشترکِ جمعی" ایرانی، چهار اسطوره‌ی ملی و دینی "اسطوره‌ی خلقت، هابیل و قابیل، درختِ آسوریک و شاهنامه (بخش رزم رستم و سهراب)" مورد بررسی و تحلیل قرار گرفتند. پرسشِ اولیه در این بخش این بود که:

عناصرِ معنایی در بافتِ محتوایی اسطوره‌های ایرانی دارای چه ویژگی‌هایی است که نتوانست در فرایند تحولاتِ توسعه‌ای جدید نقش مثبتی ایفا کند؟

پاسخ به پرسش اولیه‌ی این بخش نیازمند فهم "هم‌کنشی‌های اجتماعی" در بافتِ معنایی اسطوره‌ها از طریق "نشانه‌شناسی نمادین" عناصر و شخصیت‌های اسطوره‌ای در ارتباط با رویکرد و مدل پارادایمی پژوهش بود، تا با پی بردن به معنای عمیقِ بافتِ معنایی به جای معنای دینی و یا داستانی اسطوره‌ها، به چرایی برخی از هم‌کنشی‌های دوران جدید و حتی امروزیین جامعه‌ی ایران دست یافت. بر این اساس خطوط کلی "نشانه‌شناسی نمادین" عناصر و شخصیت‌های اسطوره‌ای ایران در قالب نمایه‌ی ذیل تدوین شدند:

عناصر پارادیمی	عناصر اسطوره‌ای	نشانه‌شناسی نمادین	برآیند هم‌کنشی
ذهن = عنصر I + عنصر Me	اسطوره خلقت: خداوند اسطوره‌ای یا نظام قشربندی - آدم	آدم (I) خالق اسطوره‌ای (Me)	سرکوب تهور، کنجکاوی و نواندیشی
I ذهن \leftrightarrow Me ذهن خود یا Self	اسطوره‌ی هابیل و قابیل خالق اسطوره‌ای - هابیل - قابیل	قابیل (I) هابیل (Me)	طرد و سرکوب تهور، کنجکاوی و نواندیشی
خودِ فاعلی \leftrightarrow خودِ مفعولی کنش نمادین	اسطوره‌ی درخت آسوریک: درخت خرما - یز	درختِ خرما (I) یز (Me)	طرد و سرکوب شیوه‌ی تولید نو (شکست عنصر متاخر و نو)
عنصر ذهنی \leftrightarrow عنصر عینی کنش \leftrightarrow کنش جامعه	اسطوره شاهنامه: رستم - شاه کاووس - سهراب	سهراب (I) و ووس (Me) رستم (خود یا Self)	سرکوب عنصر نو (مرگ سهراب)

نمایه ۷: روابط "عناصر اسطوره‌ای" و "عناصر پارادیمی" در "نشانه‌شناسی نمادین" بافت معنایی اسطوره‌های ایرانی

Index 7: The Relationships between "Mythical Elements" and "Paradigm Elements" in "Symbolic Semiotics" of the Semantic Text of Iranian Myths

با تلفیق نسبت‌های سه‌گانه‌ی بالا در "نشانه‌شناسی نمادین" می‌توان گفت که؛

۱. نمادِ خالق یا "خداوند اسطوره‌ای" که در "اسطوره‌های خلقت" و "هابیل و قابیل"؛ نمودی از Me در "دیالکتیکِ خود"، "خودِ مفعولی" در "دیالکتیکِ بازنگری"، و "عنصر ذهنی" و انتزاعی بر اساس "دیالکتیکِ جامعه" است، می‌تواند نمودی از "نظام قشربندی" جامعه باشد، نظامی که هر گونه "فرضِ مخالف" یا به زبان آماری "فرض H_1 " و فکرِ متهورانه را بر نتابیده و آن را با مجازات مواجه کرده و سرکوب می‌کند.
۲. همچنین نمادهای اسطوره‌ای "آدم" و "قابیل" که بر اساس "دیالکتیکِ خود" نمودی از "I"، بر اساس "دیالکتیکِ بازنگری" نمودی از "خودِ فاعلی" و بر اساس "دیالکتیکِ جامعه" نمودی از "عنصرِ عینی" است، نمودی اسطوره‌ای از کنشگری است که می‌خواهد بر اساسِ گوهرِ وجودی و خلقتی خویش که بر شک، کنجکاوی، تفکر، انتخاب و اختیار استوار است دست به هم‌کنشی بزند، اگر چه سیستم قشربندی آن را بر نمی‌تابد، در

عین حال "هابیل" نمودی از "Me"، "خودمفعولی" و "عنصرِ ذهنی" است که توان فرا رفتن از نظم موجود و باورها و مبانی آن را ندارند. از زوایای دیگر "هابیل" نمودِ "شیوهی تولید پیشین"، کهنه و مانده و قابیل نمودِ فرضِ مخالف و "شیوهی تولید نو" است. اگر این نسبت‌ها با تئوری (Kuhn, 1970) در "ساختار انقلاب‌های علمی" همسنجی شود؛ "هابیل" نمودِ "پارادایم حاکم" و "قابیل" نمودِ "پارادایم رقیب" در نظر گرفته شدند.

در اسطوره‌های "خلقت" و "هابیل و قابیل" آنچه پر واضح است اینکه در متن روایی این اسطوره‌ها عناصرِ متهور (آدم و قابیل) با مجازات مواجه شده و یا طرد می‌شوند و به زبان پارادایمی "I" تحت سیطره‌ی "Me" قرار می‌گیرد و "من مفعولی" بر من فاعلی غالب می‌شود، در حالیکه هم‌کنشی‌های آنها در راستای ویژگی‌های گوهری خویش بوده، منتها خلافِ خواسته‌های نظمِ هژمونیک بوده، این هم‌کنشی‌های انسانی را برنتابیده و با مجازاتِ هیبوط و طرد مواجه کرده است.

در اسطوره‌ی "درختِ آسوریک"، "درختِ خرما" نمودِ "شیوهی تولید جدید" و به عبارتی "جوامع I" یا "جوامع مدرن"، و "بز" نمودِ "شیوهی تولید پیشین" و مانده و یا "جوامع Me" یا "جوامع پیشامدرن" است. اولی خواهان تغییر و تحول و پویایی، و دومی خواهان سکون و حفظ هر آنچه هست. بنابراین در چارچوب مفهوم (Aryanpour, 1978) "درختِ خرما" نمودِ معرفتیِ عنصرِ "تحول‌جو" و یا آینده‌گرا، و "بز" نمودِ معرفتیِ عنصرِ "ثبات‌جو" و یا گذشته‌گرا است. به همین خاطر است که منظومه‌ی آسوریک با رجزخوانی^۱ درختِ خرما (عنصر نو و یا شیوه تولید جدید) شروع می‌شود:

«شنیدستم که شد با بز، درخت اندر سخن بازی *** که از تو برتر و والاترم در چاره‌پردازی»

(Tabari, n.d: 5)

اما در ادامه‌ی مناظره این "درختِ خرما" است که به ترفندهای مختلف مانند "هم‌کنشی تهمت‌زنی"، افترا بستن و انگ زدن متوسل می‌شود:

درازی همچو دیو و کاکلت ماند به یال او ... *** همه دیوان پر آزار در بند بشر بودند

(Ibid: 8)

^۱ رجزخوانی «مفاخرت کردن و بیان مردانگی و شرافت خود نمودن» (Nafisi, 1976, 3/1634). به معنای «فخرفروشی و تعریف از شجاعت و شرافت خود است» (Dehkhoda: 2016, 13/1068).

چو گاوآنت گُشن باید نهادن، تا به بار آیی *** که تو خود روسپی زاده‌ای و با نر کنار آیی
(Ibid:10)

همان ترفندی که در داستان صمد بهرنگی ماهی‌های پیر و سالخورده (نمود نظام قشربندی) بر "ماهی سیاه کوچولو" (نمود عنصر شکاک، متهور و کنجکاو) به کار بسته و او را از برکه طرد می‌کنند و به عبارتی دست به سرکوب "تهور معرفتی" او می‌زنند. در این اسطوره "این" "بز" است که در نهایت پیروز میدان مناظره می‌شود و داستان چنین خاتمه می‌یابد:

بدین گفتار خویش پیروز شد بُز بر حریفِ خود *** مر آن خرمائین بیچاره خامش شد به لیفِ خود
(Ibid:18)

در اسطوره‌ی "شاهنامه"، "رستم" نمود اسطوره‌ای برای عنصر پارادیمی "خود" یا "Self" در نظر گرفته شد که دارای دو بخش "Me" با سیطره‌ی نظام قشربندی و وجدان جمعی، و "I" با سیطره‌ی خواست‌ها و امیال درونی، شخصی و فردی بود. از طرف دیگر دو بعد شخصیت رستم عبارت بود از "شاه کاووس" در امتداد عنصر Me و خود مفعولی، و فرزندش "سهراب" در امتداد عنصر "I" و خود فاعلی که با ویژگی دارا بودن عنصر خلاقیت و فعالانه بودن، همان "خود خویشتن" رستم است و می‌خواهد خویشتن "خود" را از سیطره Me یا برهاند و نظمی نو (سیستم قشربندی جدید) با محوریت "خود" خویشتن و پدرش بنا نهد:

چو رستم پدر باشد و من پسر *** نباید به گیتی کسی تاجور
چو روشن بود روی خورشید و ماه *** ستاره چرا بر فراز کلاه

(Ferdosi, 2012: 279)

در حالیکه رستم بر اساس خواست شاه کاووس دست به "فرزندکشی اسطوره‌ای" می‌زند، همان سنخ از هم‌کنشی تاریخی که در "دوران جدید" گریبانگیر شاهزاده‌های صفوی، افشاری، زندی و قاجاری بود و حتی کار به جایی می‌رسید که - همانند دوران مرگ شاه عباس و جانشینی شاه صفوی - بزرگان دربار با بحران خلاء جانشین مواجه می‌شوند. بنابراین در شاهنامه بر اساس بیت ذیل:

چو خشم آورم شاه کاووس کیست *** چرا دست یازد به من طوس کیست

(Ibid: 289)

می‌توان مواردی از "تهوّر معرفتی" و توان گذار از نظم موجود در "رستم" را استنباط کرد، و حتی کار بدانجا می‌کشد که رستم "شاه کاووس" را مورد طعنه نیز قرار می‌دهد و بر او خُرده می‌گیرد:

تهمتن برآسفت با شهریار *** که چندین مدار آتش اندر کنار
همه کارت از یکدگر بدترست *** ترا شهرباری نه اندرخورست
(Ferdosi, 2012: 289)

در عین حال که در نهایت این عنصر *Me* و وجدان جمعی "رستم" است که روحش را تسخیر کرده و سبب تراژدی اسطوره‌ای و مرگ "سهراب" یا عنصر نو و متهور می‌شود و "شد آنچه که نباید می‌شد:"

چو بگشاد خفتان و آن مهره دید *** همه جامه بر خویشتن بردید
همی گفت کای کشته بر دست من *** دلیر و ستوده به هر انجمن
همی ریخت خون و همی کند موی *** سرش پر ز خاک و پر از آب روی
(Ibid: 309)

در راستای چنین تقابل معرفتی و گفتمانی میان عناصر نو و کهنه است که سبب گلابه‌ی سهراب از پدرش می‌شود و او را سرزنش می‌کند:

بدو گفت ار ایدونکه رستم تویی *** بکشتی مرا خیره از بدخویی
ز هر گونه‌ای بودمت رهنمای *** نجنبید یک ذره مهرت ز جای

و جالب‌تر عکس‌العمل "شاه کاووس" (نمود نظم قشریندی) در طرد و سرکوب هر چه مطلق‌تر "عنصر نو" است که از دادن نوشدارو امتناع می‌کند، چرا که "شاه کاووس" متوجه هست که "رستم" عناصری از "تهوّر معرفتی" را دارد و در چندین جا بر او خرده گرفته بنابراین می‌تواند تهدیدی بر او باشد خصوصاً که اگر "سهراب" هم زنده بماند. بنابراین خطاب به "گودرز" - که بر بردن نوشدارو آمده - می‌گوید:

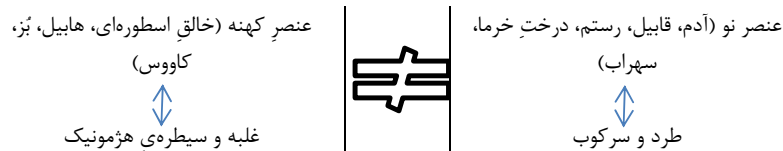
بدو گفت کاووس کز انجمن *** اگر زنده ماند چنان پیلتن

شود پشت رستم به نیرو ترا *** هلاک آورد بی‌گمانی مرا

(Ibid: 311)

با این استدلال است که شاه کاووس نوشدارو را از رستم دریغ می‌کند و با مرگِ سهراب، عنصر "I" ی رستم را سرکوب می‌کند؛ عنصری که میل به تهور، نوجویی و برسازیِ گفتمان و نظام قشربندی جدیدی را داشت، اما مهم‌ترین و قابل تأمل‌ترین بخش اسطوره این بود که "رستم" کوچک‌ترین اعتراضی به تصمیم "شاه کاووس" نمی‌کند؛ یعنی "ذوب‌شدگی"، سکون، سکوت "رستم" در وجدانِ جمعی و سرکوب "تهور معرفتی" خویش از آنچه بدان آگاه بود و به زبان پارادایمی سیطره‌ی عنصری "Me" بر عنصر "I" رستم.

آنچه پر واضح است اینکه در همه اسطوره‌های مورد بررسی "تهور معرفتی" عناصر "نو" توسط عناصر "کهنه" و به عبارتی نظمِ هژمونیک و نظام قشربندی سرکوب می‌شود و اینها مصادیقی است از "تناقض معرفتی" در بافتِ معنایی اسطوره‌های ایرانی، در حالیکه هر تحول و تغییری در راستایِ عناصرِ نو ممکن است و در راستایِ مفروضاتِ مخالف یا H_1 ها، ایده‌های نو و مفروضاتِ متهورانه و نوآورانه است که حرکت، تغییر و تحول، از بطن هم‌کنشی‌های اجتماعی زاده می‌شود. در نمایه‌ی ذیل تناقض معرفتی در عناصرِ مورد بررسی نشان داده شده است.



نمایه ۸: تناقض معرفتی میان عناصرِ نو و کهنه و پیامدهای هم‌کنشی آنها در در بافتِ معنایی اسطوره‌های پژوهش

Index 8: *The Epistemological Contradiction between the New and Old Elements and Consequences of Their Interaction in the Semantic Context of Research Myths*

بنابراین بررسی سطوح "ناخودآگاه جمعی" از طریق بافتی معنایی "اسطوره‌ها" ما را به مقوله‌ی محوری این بخش یعنی "تناقض معرفتی" یا "پارادوکس معرفتی" هدایت کرد، مقوله‌ای که با "خود دیالکتیکی تفسیرگرا" ایرانی در دوران جدید می‌توانست دارای رابطه معنادار محکمی باشد؛ تأثیر و تأثیری که مانع "تهور معرفتی" کنشگران ایرانی از نظم هژمونیک و فهم معرفتی کهنه و وامانده آن شد و فرصت‌های برسازی "تحولات توسعه‌ای جدید" را بر باد داد. بر اساس شواهد تاریخی و تحت تأثیر سرکوب و "تأخر نو عصری" و همچنین "تأخر شیوه تولیدی" بوده که در ساخت سیاسی دوران جدید ایران، به جای "فرهنگ شهرنشینی" و صنعتی که متناسب با تحولات توسعه‌ای جدید و دارای میزان معناداری از "تفکیک‌یافتگی اجتماعی" است، "فرهنگ عشیره‌ای" و ایلاتی با درجه‌ی تفکیک‌یافتگی کمتر حاکم بوده است. (Sari al-Qalam, 2010) با دسته‌بندی فرهنگ اجتماعی و سیاسی ایران به دو دسته‌ی فرهنگ "با زمینه‌های رفتاری شهری - صنعتی" و "با زمینه‌های رفتاری عشیره‌ای - روستایی" معتقد است که فرهنگ سیاسی در ایران بدلیل تاریخ طولانی حکومت‌های عشایری دارای زمینه‌های عشیرتی بوده است. ایشان بر مبانی "فرهنگ سیاسی عشیره‌ای" ویژگی‌های مختلفی همچون: زور، توان نظامی، غارت، سرکوب، بی‌اعتمادی، و اتکاء به خویشاوندن و ... برشمرده که سبب شده حتی پس از انقراض سلسله قاجاریه بعنوان آخرین سلسله عشایری ایران این فرهنگ در درون شهرها ادامه یافته و مؤلفه‌های هم‌کنشی همچون: بی‌اعتمادی به دیگران، طایفه‌گرایی، دشمن دانستن دگران‌دیشان، نگاه پدران به جامعه، خشونت و فرهنگ حذف مخالف، توهم توطئه، ارزش ندادن به فرد و ابزار دانستن آن، عدم توانایی در رسیدن به تفاهم با دیگران و غیره را که از ویژگی‌های یک جامعه‌ی سنتی، کمتر تفکیک‌یافته، مکانیکی و "تحول‌گریز" بوده، را در ساخت اجتماعی ایران پدید آورد، مؤلفه‌هایی که حتی تا به امروزه می‌تواند بخش زیادی از مسائل توسعه‌ای و تنگناها و موانع آن را پشتیبانی نظری و تاریخی کند.

همان‌گونه که یافته‌های این بخش از پژوهش نشان داد، بافت معنایی اسطوره‌های ایرانی بیشتر و به صورت معنادار حاوی عناصر "تحول‌گریز" و "تحول‌ستیز" بوده تا "تحول‌گرایانه" و نوآورانه. به عبارتی در بخش زیادی از محتوای اسطوره‌های ایرانی، عنصر "نو"، "تهورگرایی" تدبیرگرایی، تحول‌گرایی و مفاهیمی از این دست که نشان حرکت از سنت و کهنه به نو و یا جدید است، غایب بوده و یا جایگاه مطلوبی ندارد و نواندیشی، دگران‌دیشی و تحول‌خواهی در آن به شدت طرد و سرکوب شده است. بنابراین می‌توان گفت که حداقل از منظر "ناخودآگاه جمعی" زمینه و بستر معرفتی متناسب برای بروز و

ظهور "خود دیالکتیکی تفسیرگرا" به عنوان نمود معرفتی کنشگران خلاق، فعال و متهور در "ساخت اجتماعی ایران" و "منظومه معرفتی" آن وجود نداشته است و "ناخودآگاه معرفتی" مبتنی بر "تحول‌گریزی" و "تحول‌ستیزی" ایرانی حداقل و تا "اطلاع ثانوی" نمی‌توانسته مفید به حال "تحولات جدید توسعه‌ای" باشد. در کنار سطوح "ناخودآگاه مشترک جمعی" و مسأله‌داری آن برای "تحولات توسعه‌ای جدید"، بُعد مهم دیگر این بود که این مسائل از منظر تاریخی و پراگماتیستی نیز مورد بررسی، تحلیل و پشتیبانی استنادی قرار گیرد.

۲. چالش‌ها و موانع معرفتی تحولات توسعه‌ای ایران در "خودآگاه تاریخی و پراگماتیستی"

در تکمیل پازل چرایی نافرجامی تحولات جدید توسعه‌ای ایران در ارتباط با موانع بروز و ظهور "خود دیالکتیکی تفسیرگرا" یا کنشگران اجتماعی ایران که تحت عنوان "تناقض معرفتی" مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت، در کنار بخش "ناخودآگاه مشترک جمعی" و مسائل مختلف آن در راستای سطوح "ذهنی" هم‌فراخوانی دیالکتیکی، بخش "خودآگاه تاریخی" و پراگماتیستی به عنوان سطوح "عینی" این هم‌فراخوانی مد نظر قرار گرفت. در این بخش پرسش اولیه و اساسی این بود که: چرا در عمل و در بستر تاریخی، در ساخت اجتماعی ایران، سنخ "خوددیالکتیکی تفسیرگرا" یا کنشگران خلاق، فعال، متهور، نوآور و تحول‌خواه که حاملان اصلی برسازی تحولات مدرن توسعه‌ای هستند، شکل نگرفت؟ و چه موانع و چالش‌هایی بر سر راه رهاشدگی و "تهور معرفتی" آنان وجود داشت؟

در راستای این پرسش بود که این بخش با بررسی متون تاریخی دوران جدید ایران در جستجوی اسنادی بود که به نحوی گویای وضعیت اجتماعی کنشگران و هم‌کنشی‌های آنها باشد، ویژگی‌هایی از هم‌کنشی که مانع رهاشدگی و "تهور معرفتی" ایرانیان بوده و از منظر معرفتی آنها را در موقعیت "خمودگی و سکون معرفتی و پراگماتیستی" نگه داشته است. از مجموع اسناد مختلف در قالب سفرنامه‌ها و کتاب‌های تاریخی این دوران که توسط سیاحان، مورخان و وقایع‌نگاران محلی نوشته شده بود، مقوله‌های محوری تحت عناوین "نزاع‌های چند لایه"، "چپاول چند لایه"، "سرکوب چند لایه"، و "ترس چند لایه" به خاطر رابطه تنگاتنگ این عناصر در ارتباط با عنصر "کنشگران اجتماعی" و هم‌کنشی‌های آنان، مورد انکشاف و بررسی قرار گرفت، چرا که بر اساس یافته‌های پژوهش این

واقعیت‌های اجتماعی تأثیرات منفی در کنشگران ایرانی داشته، همیشه آنها را در "لاک معرفتی"^۱ خویش فرو برده و در خمود و سکون نگه داشته است.

قدر مسلم آنکه چه در حوزه عمومی و چه سطوح حاکمیتی شواهد تاریخی متعددی از "ترس فراگیر" و وحشتی چندلایه در سطوح مختلف مذهبی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و بین‌المللی مشاهده شد، مانند؛ ترس از جنگ‌های دینی، مذهبی، فرقه‌ای، ترس از خشم و غضب شاهان، درباریان، شاهزاده‌ها، امرای محلی، خوانین و مباشران آنها، ترس از چپاول حاکمیتی شاهان و شاهزاده‌ها، امرای محلی، خوانین و مباشران، وحشت مستمر از نزاع‌های قومی، قبیله‌ای و همچنین جنگ‌های خارجی با همسایگان شمال شرقی، شمال غربی و جوامع اروپایی، که می‌توان در راستای کتاب "مراقبت و تنبیه؛ تولد زندان" (Foucault (1999) تحت عنوان "نظام مراقبت و تنبیه فراگیر" از آن یاد کرد، چنان‌خوره بر جان ایرانیان انداخته که اجازه هر گونه فراندیشی، دگراندیشی، نواندیشی، و متهورانه بودن را از آنان گرفته است. چنین هم‌کنشی‌های سنت‌گرایانه، محافظه‌کارانه، متابعت‌گرایانه، تحول‌گریزانه و تحول‌ستیزانه بوده که (Chardin (1643-1713 را به اظهار نظر در مورد "دیگری ایرانی" واداشته و در سفرنامه‌ی خویش آورده: «اما ایرانیان که زیر آسمان دیگری زندگی می‌کنند و حتی با تانی و گندی به گردش در باغ‌های خود می‌پردازند، مادام که مجبور نباشند به جای دیگری نمی‌روند و معنی این کار را نمی‌فهمند که انسان برای آنکه کشور دیگری را دیده باشد به سفر برود و جانش را به خطر افکند» (As cited in Cruysse, 2001: 60)؛ بنابراین در کنار بخش "ناخودآگاه جمعی" با عناصر معرفتی تحول‌گریزی، تحول‌ستیزی، نوستیزی، سنت‌گرایی و ذوب‌شدگی اجتماعی در وجدان جمعی جامعه، یافته‌های تاریخی و تحلیل هم‌کنشی‌های اجتماعی مختلف، از وجود چالش‌ها و موانع متعددی پیش روی کنشگران اجتماعی خبر می‌دهد، مسائلی که می‌توانست مانعی در بروز و ظهور کنشگری خلاقانه‌ی ایرانی‌ها چه در سطوح حاکمیتی و چه در سطوح مردم عادی باشد؛

در حوزه‌ی عمومی جامعه هم‌کنشی‌هایی که به تعمیق و گسترش "خشونت"، "سرکوب"، "ترس" و "اضطراب دائمی" در کنشگران ایرانی منجر می‌شد متعدد بود، به عنوان مثال؛ تا اواسط دوران صفویه، یکی از هم‌کنشی‌های مهم موسوم به "تبرائیان" بود و

^۱ مفاهیم محقق‌ساخته "لاک معرفتی" در برابر "پيله معرفتی" استعاره مؤلف برای تمایز چارچوب معرفتی ایران با جوامع غربی در دوران جدید بوده است؛ "لاک" با ویژگی سخت و سفت و بدون تغییر در برابر "پيله" که موقتی، فرایندی و سیال است [نگارنده].

حتی از طرف حاکمیت مقرر می‌کردند. گذر از "تشیع تولایی" به "تشیع تبرائی" از دلایل اصلی این "رفتار اجتماعی" در جامعه‌ی تازه تأسیس بود و پیامدهای خاص خود از جمله طرد و حتی حذف خیلی از نخبگان و مردم عادی را در پی داشت. در "تاریخ جهان آراء" آمده: «مقرر شد ... که بعد از اتمام اذان، تبری و لعن و طعن بر اعدای دین محمدی و تولی بر آل او نمایند؛ و به تبرائیان مقرر فرمودند که در کوچه‌ها و بازارها می‌گشته، لعن و طعن بر خلفای ثلاث و بر سنیان و اعدای حضرات دوازده امام و بر قاتلان ایشان می‌نموده باشند و مستعلمان به بانگ بلند کلمه‌ی "بیش باد و کم مباد" گفته، هر یک از معنا تکاهل و تغافل ورزد، تبرداران و قورچیان، به قتل ایشان پردازند» (As cited in Jafariyan, 2000: 1/33).

هم‌کنشی دیگری که مقوم تعمیق و تشدید و گسترش "خشونت" و "سرکوب" بود مرتبط بود با مسأله "فُرق" که در آن "اضطرابی فراگیر" و ترس دائمی بر مردم کوچه و بازار تحمیل می‌شد. از نظر شاردن: «فُرق که به خاطر زنان حرمسرا برقرار می‌شود چیز بسیار چیز مخوف و وحشتناکی است زیرا به بهای زندگی هرکسی تمام می‌شود که در آن راه یا محلی که غدغن کرده‌اند دیده شود» (As cited in Cruysse, 2001: 94). ایشان در سفرنامه‌ی خویش به موارد متعددی مانند اسب‌سوار راه گم کرده‌ای که به فُرق گرفتار و به دست غلامان شقه شقه شد، اشاره کرده و در نهایت نتیجه گرفته که "با فُرق شوخی نمی‌توان کرد". دلاواله در توصیف فُرق آورده: «اگر در جایی که همسران شاه حضور دارند دیده شود، بدون هیچ تشریقاتی کشته خواهد شد ...، لذا این از بیخ و بن ختنه‌شده‌هایی که وظیفه‌ی فُرق کردن جاده‌ها را دارند می‌توانند اگر لازم باشد اشخاص را مجروح کرده حتی بکشند از این رو همه‌ی مردم از آنان می‌ترسند» (Della Valle, 2001: 1/697).

در نظام سیاسی جامعه و در زندگی درباری و همچنین زندگی سیاسی بزرگان؛ ترس، خشونت، سرکوب و حذف فیزیکی دست کمی از حوزه‌ی عمومی جامعه نداشت؛ اضطراب دائمی شاهزادگان از کور شدن و کشته شدن و زندگی منفعلانه‌ی آنها در حرمسرا، اضطراب جنسی زنان حرمسرای و نیز وحشت آنها از آینده‌ی خویشان و فرزندانشان، ترس مزمین بزرگان و نخبگان درباری از "مورد غضب شاهانه قرار گرفتن"، ترس رؤسا و بزرگان ایلات و طوایف و رقبای سیاسی از اختگی و کشته شدن، نای نو اندیشی و "همکنشی تحول‌گرایانه" را می‌توانست از جامعه بگیرد و جامعه را دچار خلاء نخبگی کند. کور کردن شاهزادگان و اعضای خاندان سلطنتی در دوره "صفوی" به شیوه‌ای مرسوم تبدیل شده بود که از همان نخستین سال‌های به قدرت رسیدن صفویان آغاز گشته و افرادی که عمدتاً

می‌توانستند بالفعل یا بالقوه برای نظامی سیاسی مشکل‌آفرین باشند در معرض این مجازات بودند. پس از صفویان در حکومت "افشاریه" و "زندیه" نیز کماکان این شیوه برخورد با شاهزادگان مدعی قدرت که می‌توانستند برای شاهان و حکام مشکل‌آفرین باشند ادامه یافت. در دوره زندیه علاوه بر شاهزادگان، فرزندان آن دسته از خوانین زند که امکان دستیابی به قدرت، برایشان محتمل بود، در جریان کشاکش‌های قدرت به دست دیگر خوانین کور می‌شدند، در یکی از منابع آمده: «بر اساس سنت کورکردن شاهزادگان و اعضای خاندان سلطنتی در دوره قاجار در نزدیک به پنجاه سال اولی که از عمر این سلسله می‌گذشت، شش نفر از شاهزادگان و اعضای خاندان سلطنتی به دستور شاهان قاجار کور شدند و آغازگر این راه آغامحمدخان قاجار بود» (Rouh Al-Amini & Agajari, 2017: 143-144).

در راستای سنت کور کردن و حذف درباری، زرین‌کوب در خصوص دوران "شاه عباس" که از دید تاریخ‌نگاری از دوران طلایی سلسله صفویه می‌باشد آورده: «او با آنکه آنچه مربوط به رفاه و توسعه‌ی امنیت باشد، یک دوره‌ی استثنایی و بی‌همانند در تاریخ ایران بود اما سیاستی که در ارتباط با شاهزادگان در پیش گرفت، پایانی بود بر آنچه در راه اعتلای ایران آن روز کوشیده بود» (Zarrinkoub, 1996: 65). چرا که رسمی که در باب شاهزاده‌ها به جای گذاشت دامنگیر سلاطین بعد از او نیز شد و از آن زمان فرزندان ذکور خاندان شاهی در بی‌خبری و غفلت تربیت می‌شدند بطوریکه به "شاه صفی" در کودکی آنقدر تریاک خورنده بودند که پس از آنکه بر تخت شاهی نشست، به خاطر اینکه تنش سرد بود پزشک به او شراب تجویز می‌کند تا بدنش گرم شود و اندکی نیرو بگیرد. این امر حتی از دید سیاحانی همچون Chardin پنهان نمانده و در سفرنامه‌ی خویش آورده: «شاه جدید {شاه صفی} در حرم میان زنان و خواجگان بزرگ شده بود و در جهالت و بی‌خبری سهمگینی به سر می‌برد» (As cited in Cruysse, 2001: 65). در کنار چنین هم‌کنشی‌های اجتماعی، اگر عناصر مختلف در مقوله‌های پژوهشی همچون: "چپاول چند لایه"، "استبداد چند لایه"، "سرکوب چندلایه" و "نظام مجازات جامعه" در طول دوران جدید - که در پژوهش استنادسازی شده - قرار داده شوند، میزان و شدت خشونت، سرکوب و ترس بیش از پیش در ساخت اجتماعی ایران روشن می‌شود، عناصری از هم‌کنشی که به شدت با کنشگری خلاقانه، مبتکرانه، متهورانه و فاعلانه کنشگران و "تهور معرفتی" آنها دارای رابطه وارونه معناداری است، سنخی از هم‌کنشی که با عقیم کردن کنشگری ایرانی‌ها، پتانسیل‌های تحولات توسعه‌ای را بر باد داده است.

در کنار "هم‌کنشی‌های پراگماتیستی" دوران جدید و در بخش "خودآگاه تاریخی"، دو عنصر بسیار مهم و "حساس معرفتی" که می‌توانست حلقه‌ی وصل سطوح "ناخودآگاه مشترک جمعی" و "خودآگاه تاریخی" باشد، عبارت بود از ویژگی‌های معرفتی "ساخت اجتماعی" ایران در ارتباط با جستارهای "هستی‌شناختی" و "روش‌شناختی"، بطوریکه هم‌کنشی‌های مرتبط با آنها می‌توانست بیش از پیش، در تحلیل چرایی و چگونگی "خلاء معرفتی" کنشگران نسبت به فهم و تفسیر "تحولات دوران جدید" مفید به حال پژوهش بوده و آن را عمق ببخشد. از منظر جستار "هستی‌شناختی" محور و اساس "تحولات توسعه‌ای جدید" تغییر نگرش به "انسان" و جایگاه او در هستی بود و این تغییر نگرش ابتدا با عنصر "شک" شروع شده بود؛ یعنی تردید نسبت به فهم و تفسیر مذهبی و باستانی از "انسان" و جایگاه او در هستی که او را از یک موجود صرفاً تابع و عبد به یک کنشگر خلاق، نوجو، متهور تبدیل می‌کرد؛ موجودی که از بعد فلسفی تحت عنوان "کوگیتو"^۱، "سوژه‌ی استعلایی"^۲ و "ایرئانسان"^۳ مفهوم‌سازی شده بود، کنشگری که به چارچوب تفهیمی و تفسیری دوران باستان و میانه و آموزه‌های مذهبی - سیاسی "نظام قشربندی سنتی" شک کرده و خود را برای کشف، ابداع و تغییرات جدید، تجهیز فکری و پراگماتیستی کرده بود.

ابزار فهم و تفسیر "کنشگران مدرن" در برسازی نظم، شیوه تولید و نظام قشربندی جدید بر روش‌شناسی "طبیعت‌گرایانه" مبتنی بود که Blumer در راستای آن به رهیافت خویش تحت عنوان جامعه‌شناسی "فرود به زمین"^۴ نام نهاده که بر کشف، وارسی و آزمون مداوم یافته‌ها از دل واقعیت‌های عینی در هم‌فراخوانی با جهان طبیعت و "تجارب زیسته" زندگی روزمره استوار است، در حالی که در مبانی معرفتی ایران در سطوح "هستی‌شناسی" و در حوزه باورها و اعتقاد، "انسان کامل" در ارتباط معنوی با خالق و از طریق "عبودیت" و "اطاعت" تعریف می‌شد و محور فهم نه شک و جستجو برای آن بلکه بر "یقین" و "ایمان" استوار بود. از منظر روش‌شناختی هم سیطره روش اخباری، کلامی و شهودی بر سایر ابزارهای فهم و تفسیر جهان و واقعیت‌های روزمره و در تنگنا قرار گرفتن روش عقلی، فلسفی و تجربی اجازه هر گونه فرض متهورانه و دگراندیشی تحول‌خواهانه را نمی‌داد، بر این اساس می‌توان گفت که میان مبانی معرفتی متناسب با تحولات توسعه‌ای

¹ Cogito

² transcendental subject

³ übermensch (superman)

⁴ down to earth

مدرن - که مبتنی بر محوریت "انسان" و فهم "طبیعت‌گرایانه" و تجربی عام (نه صرفاً پوزیتیویستی) و روش‌شناسی مبتنی "بر فرود به زمین" بوده - و همچنین مبانی معرفتی ساخت اجتماعی ایران در دوران جدید نوعی تفاوت و یا شکاف معرفتی وجود داشته و اجازه‌ی بروز و ظهور "خود دیالکتیکی تفسیرگرا"ی ایرانی را نداده است؛ عنصری که نقش بنیادین و مهمی در تحولات توسعه‌ای داشته و آن را برسازی کرده است. در جدول زیر ویژگی‌های معرفتی لازم برای تحولات توسعه‌ای جدید و تفاوت آن با ساخت معرفتی ایران آورده در جستارهای "هستی‌شناختی" و "روش‌شناختی" شده است.

جدول ۵: تفاوت مؤلفه‌های معرفتی در "تحولات توسعه‌ای مدرن" و "ساخت معرفتی ایران"
Table 5: Differences between Epistemological Components in "Modern Development Developments" and "Iranian Epistemological Construction"

مؤلفه‌های معرفتی	ساخت معرفتی تحولات توسعه‌ای جدید	ساخت معرفتی ایران
مبداء معرفت	شک	یقین
غایت معرفت	یقین بشری	یقین به خدا و ملکوت
روش معرفتی	روش تجربی، ریاضی، عقلی (ابزاری)	روش اخباری، شهود، عقل (ذاتی)
ابزار معرفتی	عقل بشری و استدلال	دل و قلب، متون روایی و عقل
قلمرو معرفتی	عینیت، طبیعت و کمیّت	ملکوت آسمان و زمین

بنابراین در کنار مؤلفه‌های "نوگریزی"، "نوستیزی" و "تأخیر شیوه تولیدی" موجود در بافت معنایی اسطوره‌های ایرانی به همراه هم‌کنشی‌های تاریخی و پراگماتیستی "سرکوب‌گرایانه" و "نظام مراقبت و تنبیه فراگیر" در ایران که مانع بروز و ظهور "خود دیالکتیکی تفسیرگرا" و مانعی در برابر "تهور معرفتی" کنشگران شده، مبانی و باورهای جمعی جامعه از بُعد "هستی‌شناختی" و از منظر نوع نگاه به انسان - که محور و اساس تحولات توسعه‌ای جدید محسوب می‌شود - با تأکید مفرط بر تابعیت، اطاعت و بندگی و در جستار "روش‌شناختی" نیز فراوانی معنادار روش‌های مبتنی بر متون اخباری و روایی، کشف و شهود و عناصر انتزاعی همچون ریاضت عارفانه و صوفیگری در فهم کیهان‌شناختی، مسائل طبیعی و زندگی اجتماعی، سبب شده که "تهور معرفتی" کنشگران ایرانی و همچنین روش‌های معرفتی "تجربی" و "عقلی" که با تحولات توسعه‌ای جدید متناسب و دارای ارتباط معنادار بوده، بروز و ظهور نیافته و مانعی در برابر

پتانسیل‌های توسعه‌ای باشد؛ با استناد به یافته‌های *Furan (1998)* واقعیتی که سبب شد ایران از موقعیت کشور "مرکز خارج از نظام جهانی" تازه تأسیس شده در اوایل دوران جدید، به موقعیت پیرامونی و حتی شبه استعماری دوران "قاجاریه" تنزل یافته و بازیچه قدرت‌نمایی کشورهای اروپایی شود و "نافرجامی تحولات توسعه‌ای" آن همانند دوره گذار از "باستان" به "میان" در "دوران جدید" نیز تکرار شود.

بحث و نتیجه‌گیری

به باور مؤلفان، امروزه و در زمان تألیف مقاله (سال ۱۳۹۸) یکی از مهم‌ترین موانع "مسائل توسعه‌ای ایران"، مسائل مرتبط با "عناصر معرفتی" نسبت به "توسعه" و موضوعات مرتبط با آن در گفتمان یا "اپیستمه"^۱ و یا "منظومه معرفتی" ایران است. با عنایت به این اهمیت، در این پژوهش با در نظر گرفتن پایگاه اکتشافی پژوهش و تعهد به هم‌فراخوانی دیالکتیکی پیوند "نظر و عمل"، پژوهش توسعه‌ای ایران از دو منظر "نظری" و "عملی" در مسیری متهورانه و بدیع از بُعد "معرفت‌شناختی اجتماعی" مورد بررسی قرار گرفت. با توجه به گستره‌ی پژوهش که در بستر "جامعه‌شناسی تاریخی" صورت گرفت، ضرورت داشت تا "رویکرد پارادایمی" پژوهش پیکربندی و استراتژی و گام‌های فرایند پژوهشی در چارچوب آن صورت گیرد؛ مسأله‌ای که به خاطر سیطره‌ی پژوهش‌های "رفع تکلیف کنی" در پژوهش‌های دانشجویی و دانشگاهی مورد بررسی قرار گرفته مورد غفلت قرار گرفته و یا به‌طور شایسته بدان پرداخته نشده بود، در حالیکه با عنایت به مناطق معرفت‌شناختی A, B, A در مدل "تخیل جامعه‌شناختی نظری" یکی از مهم‌ترین وظیفه پژوهش علمی رسیدن به "تبیین" است که می‌بایست در منطقه‌ی A معرفت‌شناختی و به مدد مفروضات پارادایمی صورت بگیرد.

به همین جهت در بخش اول و در سطوح "نظری"، با بهره‌گیری از "تخیل جامعه‌شناختی" و "اخلاقیت پارادایمی" با تأسی از "پارادایم تفسیرگرایی" و "تعهد نظری" به اصول و مفروضات نظری آن، "رویکرد تفسیری توسعه" پیکربندی شد تا با اتکاء به توانمندی نظری آن در جستار "هستی‌شناختی" (که بر "کنشگران اجتماعی" تأکید دارد) و جستار "روش‌شناختی" (که مبتنی بر رهیافت "طبیعت‌گرایانه" و "جامعه‌شناسی فرود به زمین" است) با مشخص کردن "مفاهیم حساس پارادایمی" من جمله "خود دیالکتیکی

^۱ episteme

تفسیرگرا" به عنوان نمود معرفت‌شناختی انسان جدید، و "عناصر حساس" بستر اجتماعی و "منظومه معرفتی" تأثیرگذار در بروز و ظهور سنخ "کنشگرانِ خلاق"، در بخش دوم و قسمت تاریخی پژوهش، با گونه‌شناسی "هم‌کنشی‌های اجتماعی" در بستر تاریخ اجتماعی ایران، مسائل و تنگناهای معرفتی تحولات توسعه‌ای را مورد بررسی قرار دهد.

در بخش دوم و در سطوح "عملی" و پراگماتیستی، مسائل توسعه‌ای در چارچوب "رویکرد تفسیری توسعه" و به مدد مفروضات مسلّم آن با محوریت مقوله‌ی نظری "خودِ دیالکتیکی تفسیرگرا" در دو سطوح دوگانه‌ی "ناخودآگاه مشترک جمعی" و "خودآگاه تاریخی" و پراگماتیستی صورت گرفت. هدف این بخش این بود که با اتکاء به "تجربه‌ی زیسته‌ی ایرانی در دوران جدید، به پرسش‌چرایی عدم بروز و ظهور "خودِ دیالکتیکی تفسیرگرا" یا کنشگرانِ خلاق، فعال، متهور، نواندیش و تحول‌گرا در "منظومه‌ی معرفتی ایران" پاسخی عینی و مبتنی بر رهیافت طبیعت‌گرایانه، از دل بستر اجتماعی ایران داده شود.

در سطوح "ناخودآگاه مشترک جمعی"، با "نشانه‌شناسی نمادین" بافت معنایی "اسطوره‌ای" و با بررسی اسطوره‌های خلقت، هابیل و قابیل، درخت آسوریک و شاهنامه (بخش رزم رستم و سهراب)، عناصر ضد توسعه‌ای همچون: "نوگریزی" و "نوستیزی" و همچنین "تحول‌گریزی"، "تحول‌ستیزی" و "تأخر شیوه‌ی تولیدی" مورد انکشاف قرار گرفتند؛ مقوله‌هایی که به انحاء مختلف مانع رهاشدگی و "تهور معرفتی" کنشگرانی ایرانی شده و هر گونه "تحول‌گرایی" و "نواندیشی" را طرد، حذف و سرکوب کرده است، بنابراین با عنایت به یافته‌های *Strauss, Freu, Jung* ... در خصوص تأثیرپذیری "هم‌کنشی‌های اجتماعی" و تاریخی از "ناخودآگاه مشترک جمعی" می‌توان نتیجه گرفت که "عناصر حساس معرفتی" که تبیین‌کننده تحول‌گرایی، نوگرایی و دگراندیشی ایرانی باشد، امری پروپلماتیک محسوب شده و حداقل و بر اساس اصل "تا اطلاع ثانوی" در "بافت معنایی اسطوره‌ای" ایران غایب است.

در کنار سطوح "ناخودآگاه مشترک جمعی" بخش دیگر سطوح عملی عبارت بود از "خودآگاه تاریخی" و پراگماتیستی که در آن ضمن گونه‌شناسی "هم‌کنشی‌های اجتماعی" در بستر تاریخی دوران جدید، مقولات مهم "تنازع چند لایه"، "چپاول چند لایه"، "ترس چند لایه"، "استبداد چند لایه" و "سرکوب چند لایه" مورد انکشاف و "کدگذاری نظری" قرار گرفته و از طریق "نمونه‌گیری نظری" شواهد تاریخی آنها در ارتباط با چرایی و چگونگی عدم بروز و ظهور "خودِ دیالکتیکی تفسیرگرا" و موانع و چالش‌های معرفتی آن

در بسازی تحولات توسعه‌ای جدید در متون و اسناد "دست اول" و "دست دوم" مورد بررسی و تحلیل قرار گرفتند.

در این بخش، یافته‌ها و شواهد تاریخی از "تجارب زیسته‌ی ایرانی" نشان دادند که به خاطر نظام "مراقبت و تنبیه فراگیر" و گرفتار شدن در یک وحشت و "ترس دائمی" و فرا طبقاتی در هر دو سطوح "حاکمیتی" و "حوزه‌ی عمومی" جامعه، بستر و "فضای معرفتی" برای بروز، ظهور و بالندگی "کنشگران اجتماعی" خلاق، نوآور، متهور و همچنین پیشبرد "تحولات توسعه‌ای جدید" با موانع و تنگناهایی مواجه بوده، به طوریکه امکان بروز و ظهور "انسان مدرن" با ویژگی‌های خاص معرفتی، تفهیمی، تفسیری، تحلیل موقعیت و احتساب عملگرایانه برای "هم‌کنشی‌های تحول‌گرایانه" محدود بوده، امری که حتی "تا اطلاع ثانوی" و تا به امروز ادامه دارد.

در راستای شواهد اسطوره‌ای و تاریخی و از منظر "هستی‌شناختی"، استنتاج پارادیمی این بود که به خاطر بافت معرفتی ساخت اجتماعی ایران، "ذوب‌شدگی" در جامعه، سنت‌ها، باورها و به زبان پارادیمی سیطره‌ی بی‌چون چرای "Me" بر "I" در "خود"های ایرانی؛ مسأله‌ای بوده که مانع رهاشدگی و "تهور معرفتی" ایرانیان شده و ظرفیت‌های تمدنی، تاریخی و اقلیمی آن را برای دستیابی به "تحولات توسعه‌ای" عقیم ساخته؛ مسائلی که در رزم "رستم و سهراب" مانع "رهاشدگی معرفتی" رستمی شد که در خصوص مشروعیت "شاه کاووس" دچار تردید شده بود؛ اما فهم ناقص و نادیاکتیکی از موقعیت سبب حذف "سهراب" به‌عنوان نمود عنصر نو و متهورانانه بود و تراژدی اسطوره‌ای "فرزندکشی" را رقم زد که بخشی از هم‌کنشی‌های سیاسی و درباری "دوران جدید" ایران محسوب می‌شود، و در بستر تاریخی نیز سبب پدیده شوم "نخبه‌کشی" شد که به وفور در "هم‌کنشی‌های اجتماعی" ایران مشاهده می‌شود، و در حالیکه برای ژاپن دوران "میجی" - که با دوران "امیرکبیر" مصادف بوده - فرصت "چهل ساله" وجود داشته، اصلاحات "امیرکبیر" بیش از "چهار سال"!!! دوام نمی‌آورد و به دلالت دستور داده می‌شود که رگ‌های هر دو بازویش را بزنند. بنابراین در ادوار مختلف تاریخی ایران به خاطر چنین "بستر معرفتی" با عناصری از نوگریزی، نوستیزی، تحول‌گریزی، تحول‌ستیزی و نخبه‌کشی و "هم‌کنشی‌های تاریخی" متأثر از آن است که "خود" دیاکتیکی تفسیرگرا" و کنشگران خلاق بروز و ظهور نیافته و "تحولات پویایی" توسعه‌ای و تمدنی با نافرجامی و شکنندگی مواجه می‌شود.

پرواضح است که این پژوهش می‌تواند در معرض نقد و انتقاداتی قرار گیرد، چرا که گوهر علم و پژوهش‌های علمی بر نقد، جرح، تعدیل و بازپروری نظری استوار است و بر اساس همین ویژگی‌هاست که "معرفت علمی" راه خود را از سایر حوزه‌های معرفتی جدا می‌کند. پژوهش حاضر با قبول کار متهوّرانه و اکتشافی در "پژوهش معرفت‌شناسانه تحولات توسعه‌ای ایران" در دوران جدید، سعی کرده تا حد امکان و با التزام به "اصل تا اطلاع ثانوی" به برخی از مسائل نظری و پراگماتیستی موجود بر سر راه پژوهش‌های معرفت‌شناختی توسعه‌ای پاسخی ارائه دهد و در عین حال خود را مهبیای انتقاداتی کرده که قطعاً سازنده و راهگشاست.

References:

- Abazari, Y. (2001). "Roland Barthes and Myth and Cultural Studies", *Arghanoun Magazine*. Issue 18. pp. 137 to 157. (Persian).
- Abbaszadeh, M. (2012). "A Reflection on Credibility and Reliability in Qualitative Research", *Journal of Applied Sociology*, Year 23, Sequential Issue 45. Issue 1, Spring. (Persian).
- A, Tanhaei, H. (2009). *Herbert Blumer & Symbolic Interaction: A First Look*, Tehran: Bahman Borna Publications. (Persian).
- A, Tanhaei, H. (2012). *Analytical Recognition of Modern Sociological Theories; Modernity in Paths*, Tehran: Bahman Borna Publications. (Persian).
- A, Tanhaei, H. (2013). *Theoretical sociology*, Tehran: Bahman Borna Publications. (Persian).
- A, Tanhaei, H., Rafat, J., & Hosseini Fafar, M. (2016). *The method of dissertation writing with deductive, inductive and research strategies*, Tehran: Bahman Borna Publications. (Persian).
- A, Tanhaei, H. (2019). *George Herbert Mead's theoretical apparatus*, Tehran: Bahman Borna Publications. (Persian).
- Abrahamian, E. (1998). *Iran between two revolutions*, Translated by Ahmad Golmohammadi and Mohammad Ebrahim Fattahi, Tehran: Nashre-Ney Publishing. (Persian).
- Abrahamian, E. (2010). *History of Modern Iran*. Translated by Mohammad Ibrahim Fattahi, Tehran: Nashre-Ney Publishing. (Persian).
- Aghazadeh, B., & Karimi, M. (2017). "An interpretive approach to the theoretical and pragmatic obstacles and challenges of social and cultural research in Iran", *Fourth Conference on Social and Cultural Research in Iran*, Iranian Sociological Association: Tehran. (Persian).
- Alamdari, K. (2000). *Why did Iran lag behind and go west?*, Tehran: Development Publishing. (Persian).

Aryanpour, A, H. (1978). On the eve of the resurrection; A treatise on the dynamism of history, Tehran: Amir Kabir Publications. (Persian).

Ashraf, A. (1980). Social indicators of Iran. Tehran: Background Publications. (Persian).

Beaney, M. (2003). Analysis, The Standard Encyclopedia of Philosophy, London: Routledge Publishing.

Blumer, G, H. (1969). "Symbolic Interactionism: perspective and Method", N. J.: Prentice-Hall Inc.

Blumer, G., H. (2019). Symbolic synergism (perspective and method). Translated by Hossein

Abolhassan Tanhaei, Tehran: Bahman Borna Publications. (Persian).

Blumer, H. (2017). Industrial society; A dialectical analysis of the power structure in the United States. Translated by Hossein Abolhassan Tanhaei and Bitā Madani. Tehran: Bahman Borna Publications. (Persian).

Bryman, A. (2001). Social Research Method, Oxford: Oxford University Press.

Chalmers, A, F. (2013). What is science? An Introduction to the Schools of Philosophical Science. Translated by Saeed Zibakalam. Thirteenth edition. Tehran: Samat Publications. (Persian).

Claude, L., S. (1988). Myth and meaning; Conversations with Claude Louis Strauss, Translated by Shahram Khosravi, Tehran: Markaz Publications. (Persian).

Craib, I. (2010). Modern Social Theory, Fourth Edition, Translated by Abbas Mokhber. Tehran: Agha Publications. (Persian).

Cruysey, D, V. (2001). Chardin and Iran: An Analysis of the Situation in Iran in the Seventeenth Century, Translated by Hamzeh Akhavan Tagavi, Tehran: Forouzan Rouz Publishing. (Persian).

Dehghannejad, M. (2000). "Causes of underdevelopment of Iran's economy during the Qajar period", PhD thesis in the history of Islamic Iran, Tarbiat Modares University. (Persian).

Dehkhoda, Allameh. (2016). *Loghatnameh Dehkhoda*, Volume 13, and Tehran: University of Tehran Press. (Persian).

Dellavalle, P. (2001). *Travelogue of Delawale*, Volume One, Translated by Mahmood Behforouzi, Tehran: Farzan Rouz Publications. (Persian).

Dewey, J. (1976). *Logic: The Theory of Inquiry*, Translated by Ali Shariatmadari, Tehran: Tehran University Publications. (Persian).

Faridi Majid, F. (2004). "Reflection on the issue of Iran's underdevelopment in the first constitutional press", Master's thesis in the field of history of Islamic Iran, Tarbiat Moallem University. (Persian).

Ferdowsi, A. (2012). *Shahnameh*, Electronic version. By the efforts of Pejuman Pourhossein. Website: Takbook. (Persian).

Firahi, D. (2004). *Power, knowledge and legitimacy in Islam*, Tehran: Nashre-Ney Publications. (Persian).

Foucault, P, M. (2019). *The Archaeology of Knowledge*, Translated by Afshin Jahandideh & Nikou Sarkhosh. Tehran: Nashre-Ney Publications. (Persian).

Foucault, P, M. (1999). *Surveiller et punir: Naissance de la prison*, Translated by Afshin Jahandideh & Nikou Sarkhosh. Tehran: Nashre-Ney Publications. (Persian).

Furan, J. (1998). *Fragile resistance; History of social developments in Iran*. Translated by Ahmad Tadayon. Tehran: Rasa Publications. (Persian).

Hall, G, M. (2003). *How to Write a Paper*. London: BMJ Publishing Group.

Hamilton, E. (2008). *A tour of Greek and Roman mythology*, Translated by Abdol-Hossein Sharifiyan, Tehran: Asatir Publications. (Persian).

Hesari, M., J. (2011). "Solving published works on the underdevelopment of Iran, Master's thesis in Sociology", Islamic Azad University. Central Tehran Branch. (Persian).

Heydarian, M. (2014). "The development or non-development of the Qajar period from the point of view of European travel writers", Master's thesis. Tarbiat Modares University. (Persian).

Ghanei Rad, S, M. (2000). Sociology of the growth and decline of science in Iran. Tehran: Medina Publications. (Persian).

Giddens, A. (2003). Central Problems in Social Theory: Action, Structure, and Contradiction in Social Analysis, Translated by Mohammad Rezaei, Tehran: Soad Publications. (Persian).

Goffman, E. (1974). Frame Analysis: An Essay on the Organization of Experience, New York: Harper & Row.

Gurvich, G. (1972). Dialectics or the course of controversy in sociology, Translated by Hassan Habibi. Qom: Anteshar Co. (Persian).

Gutok, G, L. (2003). Philosophical and Ideological Perspectives on Education, Translated by Mohammadjafar Pakseresht, Tehran: Samt Publications. (Persian).

Irani, S, A. (2014). "Investigating the Political Barriers to Iran's Industrialization from the Safavid Period to the First Pahlavi Period", Master's Thesis in Social Sciences Research, Islamic Azad University, Khalkhal Branch. (Persian).

Jafariyan, R. (2000). The Safavids in the Arenas of Religion, Culture and Politics, Volume one, Qom: The Research Institute of Hawzeh and University Publications. (Persian).

Jalaeipour, H., & Mohammadi, J. (2012). Latest Sociological Theories, Tehran: Nashre-Ney Publications. (Persian).

Kaempfer, E. (1981). Kempfer Travelogue, Translated by Keykavus Jahandari, Tehran: Kharazmi Publications. (Persian).

Katozian, M., H. (1995). Iran's political economy. Translated by Mohammad Reza Nafisi and Kambiz Azizi, Tehran: Markaz Publishing. (Persian).

- Kelman, J. (1998). *Foundations of Social Theory*, Translated by Manouchehr Sabouri. Tehran: Nashre-Ney Publishing. (Persian).
- Kuhn, T. (1970). *Structura revolutiilor stiintifice*, Chicago and London: University of Chicago Press.
- Malinowski, B. (2016). *Religion, science and magic*, Translated by Behnam Khaliliyan, Tehran: Kharazmi Publications. (Persian).
- Mead G, H. (1974). *Min, Self, Society: From the Standpoint of a Social Behaviorist*, ed, By Charles W.Morris, Shicago: The University of Chicago press.
- Merton R, K. (1968). *Social Theory and Social Structure*, New York: free press.
- Mills C.W. (1978). *The Socological Imagination*, N,Y: Oxford University press.
- Mitchell G, D. (1979). *A New Dictionary of Sociology*, London and Henley: Routledge and Kegan Paul.
- Molavi, J, M. (1925). *Masnavi Manavi*. Ed. by Reynold Alleyne Nicholson, 5th ed. Leiden Netherlands: Brill Publications. (Persian).
- Moreno, A. (1988). *Jung, the gods and modern man*, Translated by: Daryoush Mehrjouei, Tehran: Markaz Publications. (Persian).
- Mortazavi, S, K., Rezayei Hosseinabadi, M., & Gharaati, A. (2015). "Shiite Discourse and the Establishment of National Identity in Safavid Iran", *Quarterly Journal of Political Research in the Islamic World*, Year 5, Issue 3, pp. 157-183. (Persian).
- Naderi Farsani, S. (2009). *Terminology, definitions and theories of culture*, Sweden: International Scientific Association of Islamic Discourse Noroshoping Publications. (Persian).
- Nafei, L. (2016). "The impact of financial development on economic development in Iran", Master Thesis, Islamic Azad University, Tehran Center Branch. (Persian).

Nafisi, A. (1976). *Farhange Nafisi, Volume 3*, Tehran: Khayyam Publications. (Persian).

Nazeri, M. (2019). *Interpretive Sociology of Development; in a conversation with Dr. Tanhaei*, Tehran: Sorena Publications - Bahman Borna. (Persian).

Popper, C., R. (2017). *Open society and its enemies*. Translated by Ali Asghar Mohajer. Third edition. Tehran: Publications Publishing. (Persian).

Reading, H, F. (1978). *A Dictionary of the Social Sciences*, London: Routledge and Kegan Paul Ltd.

Rezagholi, A. (1998). *The sociology of elitism*. First Edition, Tehran: Nashre-Ney Publications. (Persian).

Rouh Al-Amini, B., & Agajari, H. (2017). "The policy of "doing" in the Qajar period; Case Study: Blinding", *Journal of Islamic History and Civilization*, Year 13, Issue 26, pp. 139-168. (Persian).

Sari al-Qalam, M. (2010). *Iranian political culture*, Tehran: Farzan Rooz Publications. (Persian).

Sari al-Qalam, M. (2014). *Iran's rationality and development*, Tehran: Farzan Rooz Publications. (Persian).

Sattari, A. (2016). "A Study and Critique of the Method of Conceptual Analysis with an Approach to Logical Positivism in Educational Research", *Journal of Modern Educational. Thoughts*, Al-Zahra University, Vol. 13, No. 1, Pages 92-114. (Persian).

Savory, M, R. (2010). *Iran Under the Safavids*, Translated by Kambiz Azizi, Markaz Publications. (Persian).

Strauss, A., & Corbin, J. (2006). *Principles of qualitative research methods*. Translated by Buick Mohammadi. Tehran: Publications of the Institute of Humanities and Cultural Studies. (Persian).

Strauss, A., & Corbin, J. (2017). *Basics of Qualitative Research: Techniques and Procedures for Grounded theory*, Translated by Ebrahim Afshar. Tehran: Nashre-Ney Publications. (Persian).

Tabari. E. (n.d). Asorig Tree, Electronic version, website: Book Maker. (Persian).

Tabatabai, S, Javad. (2016). What is the government in Iran? Meeting "Government, Theory and Politics, Website of Iranian and Islamic Research Center. (Persian).

Toffler, A. (2014). The Third Wave, Translated by Shahindokht Kharazmi, Tehran: Nashre-No Publications. (Persian).

Vatankhah, M. (1981). Historical barriers to non-proliferation in Iran. Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance Publishing Organization.

Wilson, T. D. (2004). Strangers to ourselves: Discovering the adaptive unconscious, Harvard: Harvard University Press.

Zarrinkoub, A. (1996). Other times; From Safavid to the present era, Volume three, Tehran: Sokhan Publishing. (Persian).

Zeitlin, I.M. (1973). Rethinking Sociology: A Critique of Contemporary Theory, Englewood cliffs, NJ: Prentice-Hall.

Zibakalam, S. (2014). How did we become? The root causes of backwardness in Iran, Tehran: Rozaneh Publications. (Persian).

An Interpretive Approach in the Sociological Study of Epistemological Issues and Bottlenecks in the Developmental Developments of Iran in the New Era (Theoretic Levels: The Configuration of a Paradigmatic Approach)

Behrouz Aghazadeh¹, Hossein Abolhassan Tanhaei (Ph.D)²
Alieh Shekarbeygi (Ph.D)³

DOI: 10.22055/QJSD.2021.16945

Abstract:

The present study's formation in the epistemological study of Iran's developmental transformations or the same theoretical levels has followed a new paradigmatic approach and has an exploratory base. The research method in this study is qualitative, of the type of action research in the sense of its pragmatic induction. Data collection has been done using library and documentary techniques, and data analysis using qualitative techniques, element analysis, dialectical analysis and finally conceptual and logical analysis. This research's findings at the theoretical level for epistemological study of developmental transformations deal with why and how the new paradigm approach is configured. The formation of the new paradigm approach, or the Interpretive approach to development, uses the elements of paradigmatic creativity and sociological imagination and is based on the theoretical tools of theoretical epistemology and theoretical editing because it seeks to examine the pragmatic realities of development are a paradigm shift for research. The results indicate that in the framework of the Interpretive approach to development and in the structuring of new developmental transformations; The interpretive dialectical self element is the epistemological manifestation of the modern man or creative actors and the most important sensitive element of the paradigm that emerges in the context of the epistemological system with a number of sensitive epistemological elements. It needs to be able to build new developmental realities by construction social interactions in line with new developments. While observing such social epistemological relations in Iran's epistemological system, one can understand its intertwined challenges.

Key Concepts: *Developmental Transformations, Epistemology, Interpretivism, Paradigm Creativity, Theoretical Editing*

¹ PhD student in Sociology, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran, behroozagazadeh@yahoo.com

² Assistant Professor, Department of Sociology, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran (Corresponding Author), hatanhai@yahoo.com

³ Assistant Professor, Department of Sociology, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran, ashekarbeugister@gmail.com

